

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





عنوان کتاب: تاب‌هشت

تهیه و تولید: اداره تولیدات فرهنگی

به کوشش: حجج اسلام محمدرضا طاهری، جعفر صدیقی، محمد زارعی

و خانم‌ها منیره صرافان و هما بادی مهرآبادی

ویرایش دوم: جواد نشاطی زاده

ارزیابی علمی: حجت الاسلام والمسلمین جواد محدثی

طراحی گرافیک و صفحه‌آرایی: امین کوثری

ناشر: معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی

چاپخانه: مؤسسه فرهنگی قدس

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

نشانی: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی،

بعد از باب الهادی علیه السلام، پلاک ۱۸۳، مدیریت فرهنگی

تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۷

صندوق پستی: ۳۵۱-۹۱۷۳۵

حق چاپ محفوظ است.

۶	به جای مقدمه
۸	تسلیمِ خدا
۱۵	چشم به راه ما
۲۲	باغ مشرف به شهر
۲۸	به قلّه فکر کن
۳۴	شریک عقل ها
۴۰	من و هر که تابع من است
۴۶	آشتی کنون
۵۲	شبِ سرنوشت
۵۸	هم‌نشینِ دوست
۶۴	ایستاده چون کوه
۷۰	بزرگ‌های فراموش شده
۷۵	عید فطرت
۸۱	کتابنامه
۸۳	مسابقهٔ فرهنگی

به جای مقدمه

به جای مقدمه، آغاز این کتاب را مزین می‌کنیم به کلام روشنگر رهبر فرزانه‌مان:

از قبل از شروع ماه مبارک رمضان، پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله مردم را آماده می‌فرمود برای ورود در این عرصهٔ خطیر و والا و پربرکت.

اگر بخواهیم در یک جمله ماه رمضان را تعریف کنیم، باید عرض کنیم: «ماه فرصت‌ها [ست]». فرصت‌های فراوانی در این ماه در برابر من و شماست. اگر از این فرصت‌ها بتوانیم درست استفاده کنیم، یک ذخیرهٔ عظیم و بسیار ارزشمندی در اختیار ما خواهد بود.



این یک ماهی است که شما در این ماه دعوت شده‌اید به میهمانی الهی. بعضی هستند که در این میهمانی عظیم اصلاً فرصت این را پیدا نمی‌کنند که به این دعوت نامه توجه کنند... بعضی‌ها هم بیشترین بهره را از این فرصت می‌برند.^۱

... ماه رمضان یک فرصت بسیار مغتنم است برای اینکه خودمان را به خدا نزدیک کنیم، به کمال نزدیک کنیم، از مفاسد دور کنیم، از گناهان پاک کنیم... از هر روز و ساعتش باید استفاده کنید.^۲

... از گناهان دوری کردن، به قُرْبَات^۳ و اعمال عبادی هرچه نزدیک‌تر شدن، اخلاق و رفتار و صفات و خصال انسانی را هرچه در خود زنده‌تر و فعال‌تر کردن، اموری است که در این ماه می‌تواند حقیقتاً برای هرکسی مایهٔ برکت باشد. از قرآن درس بگیریم. از دعاها درس و حکمت بیاموزیم. قدری در هدف از خلقت خود، در آفرینش خود، در نعمت‌های بزرگ خدای خود و در وظایف عظیمی که بر دوش ماست، تأمل و تدبر کنیم. در مرگ و حساب الهی و ارزش عبادات و اعمال، آنگاه که همراه با اخلاص باشد، تأمل کنیم؛ آن وقت، ماه رمضان حقیقتاً ماه مبارکی خواهد شد که امیدوارم برای همهٔ ما چنین چیزی در این ماه مبارک پیش بیاید.^۴

۱. بیانات در خطبه‌های نماز جمعهٔ تهران، ۲۳ شهریور ۱۳۸۶.

۲. بیانات در خطبه‌های نماز جمعهٔ تهران، ۱۲ دی ۱۳۷۶.

۳. آنچه باعث تقرب به خداوند می‌شود.

۴. بیانات در خطبه‌های نماز جمعهٔ تهران، ۴ دی ۱۳۷۷.



| تسلیمِ خدا |

موعظه دل

دور بعضی از درخت‌های خیابان ولی عصر علیه السلام نوار زردی بسته بودند. سعید گفت: «حسین این نوارا چی اند؟» سرم را کج کردم و از لای ردّ برف پاک‌کن نگاه کردم. با خودم گفتم: «اینم به چه چیزایی دقت می‌کنه! چه حوصله‌ای داره.» جواب دادم: «نمی‌دونم.»

چشمم به پسری افتاد که زنجیر طلای کلفتی به گردنش انداخته بود و مدام کف پایش را روی آسفالت خیس پیاده‌رو می‌کشید. دست‌هایش را مشت کرده بود و هی «ها» می‌کرد. هرآز چندگاهی هم سرش را از لای یقه کاپشنش بیرون می‌آورد و داد می‌زد و برای جنس‌های بساطش مشتری جمع می‌کرد. سعید به شوخی گفت: «از این پسره بپرسم؟»

پرسیدم: «چی رو؟» منظورش داستان نوارهای زرد بود. رادیو را خاموش کردم و دودستی فرمان را چسبیدم و گفتم: «تو هیچ دغدغه دیگه‌ای نداری؟»

بالحن شیطنت آمیزی گفت: «خوب می‌خوام بدونم دیگه حسین جان. آدم هرچی رو بلد نیست، باید بپرسه؛ درضمن دلم داره ضعف می‌ره. بریم یک چیزی بخوریم؟»

با ترمزی که زدم، پرت شد جلو و با عصبانیت ادامه داد: «بابا نگفتم تو ناهار بدی که!» بعد هم نگاهش را برگرداند و زیر لب گفت: «می‌خواد بکشتمون.»

انگار نه‌انگار که ماشین می‌آید؛ یکه‌ها آمده بود وسط خیابان! با آرامش تمام، عرض خیابان را طی می‌کرد. با شنیدن صدای بوق و اعتراضم، شانه‌هایش را بالا انداخت و دست بچه‌ای را که توی دستش بود، کشید. دختر بچه مقاومت می‌کرد.

میان آن لباس پشمی و شال و کلاه، زندانی شده بود و مادرش همانطور گرم صحبت با تلفن بود. بوق‌های مکرر ماشین پشت سری داشت کلافه‌ام می‌کرد. دختر بچه بالاخره بعد از آن همه تقلا، دستش را از دست مادرش کند و چند قدمی برگشت عقب و لنگه کفش قرمزی را از زمین برداشت.

زن با عصبانیت دوید سمت بچه و درحالی که داشت گوش‌اش را می‌چپاند توی جیب پالتوی چرمش، به دخترک غر می‌زد. مردی سرش را از شیشه ماشینش بیرون آورد و گفت: «خانم! خیابون رو بند آوردی‌ها! حق تقدم می‌دونی یعنی چی؟»

زن که هنوز از دست دختر بچه عصبانی بود، قیافه‌اش را دَرهم کشید و گفت: «برو بابا!» دختر بچه توی بغل مادر خم شده بود و به لنگه کفشش نگاه می‌کرد و او هم چنان عصبانی دعوایش می‌کرد. صدای گریه دخترک میان آن همه بوق و سروصدا گم شد.

ناخودآگاه گفتم: «خداییش این رفتار درسته؟» سعید که هنوز داشت آن زن و بچه‌اش را نگاه می‌کرد، با تعجب گفت: «حسین، رفتند توی مسجد! بنده خدا می‌خواست بره نماز.»

گفتم: «دیگه بدتر سعید جان! اگه مسلمونیم، باید خیلی بیشتر از این‌ها رعایت کنیم. باید همه جای زندگی مون نشون بده که مسلمونیم و به اسلام پایبندیم. نمی‌شه که نماز بخونیم؛ ولی حق الناس رو رعایت نکنیم یا روزه بگیریم و غیبت هم بکنیم! اصلاً یک بوم و دو هوا نمی‌شه داداش.»

سعید این‌طور موعظه‌ام کرد: «این خانم که تو این جووری سرتأسف برایش تکون می‌دی، شاید هزار تا خوبی هم داشته باشه. به اینم فکر کردی؟»

جواب من هم دست‌کمی از پند و اندرز نداشت: «حتماً همین‌طوره. من منظورم فقط این‌خاتم نیست. خودمون هم گرفتار این اشکالات هستیم. اسلام یعنی تسلیم محض بودن. نمی‌شه ما به هر جای اسلام که دوست داریم، عمل کنیم و هر جاش رو که به نفعمون نیست، بذاریم کنار. اگه خدا رو قبول داریم و اسلام رو کامل‌ترین دین می‌دونیم، باید مردونه پاش و ایستیم دیگه.»

سعید شیشه ماشین را داده بود پایین و چندتا از دانه‌های سفید برف ریخته بود روی کاپشن چرم مشکی‌اش. سرش را قایم کرد توی یقه لباسش و بالبخندی زیرکانه گفت: «مثل من که پای رفاقتم می‌مونم و امروز بهت یک ناهار مستی می‌دم، نه؟»

لحظه‌ای تدبّر

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾^۱

رنگ‌خدایی [بپذیرید که رنگ اسلام است] و چه رنگی از رنگ‌خدایی بهتر است؟ و ما تنها او را می‌پرستیم. خداوند در این آیه شریفه، آیین توحیدی و خالص را به رنگ‌خدایی تشبیه می‌کند. هرکس به این آیین بگردد، رنگ‌خدایی دارد و این رنگ زیباتر و قشنگ‌تر از تمام رنگ‌هاست؛ بنابراین، منظور از ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ﴾ (رنگ‌خدایی) در اینجا، همان «اسلام» است که آیین توحیدی و مخلصانه است.

آری، انسانی که با جهان بینی توحیدی زندگی می‌کند، تنها خداوند را مؤثر در عالم وجود می‌داند و با این اعتقاد، تمام قدرت‌های دیگر را نفی می‌کند. زندگی چنین فردی، رنگ شاد خدایی دارد؛ چراکه با آرامش و اطمینان و به دور از هرگونه اضطراب و نگرانی و دلهره می‌گذرد.^۱ از همین روست که خداوند در آیه ۱۲۵ سوره مبارکه نساء، ویژگی پیرو واقعی دین اسلام را «تسلیم» دانسته است: «چه آیینی بهتر است از آیین کسی که با تمام وجود خود، در برابر خدا تسلیم است؟»^۲

از کلام امیر علی‌علیه السلام

امیر کلام، امام علی علیه السلام در بیان ویژگی‌های دین مبین اسلام می‌فرماید:

إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ وَ
اصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ وَأَصْفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ وَأَقَامَ دَعَائِمَهُ
عَلَى مَحَبَّتِهِ... فَشَرَّفُوهُ وَاتَّبِعُوهُ وَأَدُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ وَ
صَعَوْهُ مَوَاضِعَهُ.^۳

این اسلام دین خداوند است که آن را برای خود برگزید و آن را با دیده عنایت پروراند و بهترین آفریدگانش را مخصوص ابلاغ آن قرار داد و ستون‌هایش را بر پایه محبت خویش استوار کرد...؛ پس اسلام را بزرگ بشمارید و از آن پیروی کنید و حقش را ادا کنید و آن را در جایگاه شایسته خویش قرار دهید.

این بزرگوار که می‌توان ایشان را پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱. نک: عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۷، ص ۲۴۹ تا ۲۵۵.

۲. نک: ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۴۴.

برجسته‌ترین اسلام‌شناس عالم دانست، در کلامی دیگر نیز به معرفی اسلام پرداخته‌اند:

لَا تُسَبَّنُ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي الْإِسْلَامُ هُوَ
 التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ
 التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ^۱.
 اسلام را چنان می‌شناسانم که پیش از من، کسی آن را
 این‌گونه معرفی نکرده باشد: اسلام همان تسلیم در برابر
 خداست و تسلیم همان یقین داشتن است و یقین یعنی
 اعتقاد راستین و اعتقاد راستین نیز همان اقرار درست
 است. اقرار درست هم انجام مسئولیت‌هاست و انجام
 مسئولیت‌ها همان عمل کردن به احکام دین است.

نجوای عاشقان

حَبِّبْ إِلَيْنَا مَا نَكْرَهُ مِنْ قَضَائِكَ وَ سَهِّلْ عَلَيْنَا مَا
 نَسْتَصْعِبُ مِنْ حُكْمِكَ وَ أَلْهَمْنَا الْإِنْقِيَادَ لِمَا أَوْرَدْتَ عَلَيْنَا
 مِنْ مَشِيئَتِكَ حَتَّى لَا نُحِبَّ تَأْخِيرَ مَا عَجَلْتَ وَ لَا تَعْجِيلَ
 مَا أَخَّرْتَ وَ لَا نَكْرَهُ مَا أَحْبَبْتَ وَ لَا نَتَّخِيزَ مَا كَرِهْتَ وَ اخْتِمْ
 لَنَا بِالتِّي هِيَ أَحْمَدُ عَاقِبَةً^۲.

خداایا، آن مقدراتی که تقدیر فرموده‌ای و
 ما ناخوشایندش می‌پنداریم، دلپذیرمان ساز و احکامی
 که رانده‌ای و ما دشوارش می‌دانیم، در چشم ما آسان

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، حکمت ۱۲۵.

۲. علی بن حسین علیه السلام، صحیفه کامله سجادیه، دعای ۳۳.

دار و گردن نهادن به آنچه برایمان اراده فرموده‌ای را به دلمان انداز تا به پس داشت آنچه پیش داشته‌ای و پیش داشت آنچه پس افکنده‌ای، مایل نباشیم و پسند تو را ناپسند ندانیم و ناخوشایندت را اختیار نکنیم. [بارالها] عاقبت ما را به ستوده‌ترین سرانجام و گرامی‌ترین فرجام ختم فرما.

فَأَيُّ لَكَ مُسَلِّمٌ أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِالْفَضْلِ... فَأَحْيِنِي حَيَاةً طَيِّبَةً تَنْتَظِمُ بِمَا أُرِيدُ وَ تَبْلُغُ مَا أَحِبُّ مِنْ حَيْثُ لَا آتِي مَا تَكْرَهُهُ وَلَا أَرْتَكِبُ مَا نَهَيْتَ عَنْهُ. ۱
 الهی من مطیع تو هستم و می‌دانم حجت از آن تو و فضل و کرم، شایسته‌تو است...؛ پس به من زندگی شیرینی عطا فرما: آن چنان که هرچه خواهیم، فراهم آید و به هرچه دوست می‌دارم، برسیم؛ درحالی که آنچه ناپسند می‌شماری، به جا نیاورم و محرماتت را مرتکب نشوم.



چشم بہ راہِ ما

موعظه دل

از بس پشت درب «سی‌سی‌یو» راه رفته بودم، پاهایم بس شده بود. روی نیمکت سرد و سفت کنار راهرو نشستم. چقدر کمرم درد می‌کرد. موقع بلندشدن، چشم‌هایم سیاهی رفت و دوباره نشستم. باید کمی دراز می‌کشیدم. نمی‌توانستم جلوی اشک‌هایم را بگیرم. پرستاری که از ته سالن حال من را می‌دید، گفت: «خانم، نشستن شما اینجا فایده‌ای ندارد. اگه نمی‌رید خونه، اقلاً برید توی نمازخونه چند دقیقه دراز بکشید.»

دلَم می‌خواست بلندبلند گریه کنم. کاش کسی حرفم را می‌فهمید! چقدر دلَم می‌خواست با یکی درددل کنم: از بی‌کسی و تنهایی‌ام می‌گفتم و مریضی محمد. به خاطر خوبی و اخلاق محمد با او ازدواج کرده بودم و خانواده‌ام به علت فقرش ما را طرد کرده بودند و انگار کلاً فراموش شده بودیم. محمد داشت روی تخت بیمارستان جان می‌داد و من دلَم به هیچ‌جا گرم نبود.

جاکفشی دم در نمازخانه خالی از کفش بود. احساس کردم چقدر راحت می‌توانم آنجا یک دل سیر گریه کنم. خانم میان‌سالی به ستون وسط نمازخانه تکیه داده بود. چه زمزمه قشنگی داشت! دلَم می‌خواست دراز بکشم یا کمی به دیوار تکیه کنم؛ ولی با شنیدن زمزمه آن خانم، بغضم دوباره ترک برداشت و رد اشک را روی صورتم احساس کردم.

با شنیدن صدای هق‌هق من، زن مشمّای کفشش را کناری گذاشت و به سمتم آمد. از توی کیفش دستمالی به من داد. نمی‌دانم چرا؛ ولی احساس کردم به آن زن اعتماد دارم؛

شاید به خاطر نور ایمانی بود که توی صورتش می دیدم. وقتی گفت: «چی شده دخترم؟» صدایم آزاد شد: «دیگه نمی تونم. دارم دق می کنم!»

زن دست هایم را گرفت و گفت: «کسی که خدا رو داره، هیچ وقت دق نمی کنه! گریه روح آدم رو صیقل می ده. با خدا حرف بزن، با همین دل شکسته. مهم نیست مشکلات چیه: هرچی باشه، برای خدا هیچی نیست. خدا منتظره که ما صداش بزنینم. خودش گفته اگه صداش بزنینم، جوابمون رو می ده. خدا همین الان توی دل شکسته تویه.»

دیگر گریه نمی کردم. چشم دوخته بودم به دهانش. حرف هایش برایم هدیه بود. معلوم بود خودش هم حال خوشی ندارد؛ ولی فرقی با من این بود که خدا را می شناخت. همین طور که برایم صحبت می کرد، موهایم را که از زیر شالم زده بود بیرون، مرتب کرد و گفت: «دخترم، با خدا حرف بزن. وقتی خدا رو صدا می زنی و باهاش درددل می کنی، خدا میاد کنارت می شینه! خودش گفته: «أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي.»^۱» جمله ای که گفت، این قدر ساده بود که برای فهمیدنش نیاز نبود عربی بلد باشی: «من هم نشین کسی هستم که مرا یاد کند.» احساس می کردم چیزی توی دلم ته نشین می شود. هیچ وقت به خدا این طوری نگاه نکرده بودم. یعنی وقتی با خدا حرف می زنینم، خدا کنار ما می نشیند؟!

آن زن پیشانی ام را بوسید و رفت؛ ولی با حرف هایش دنیای من را عوض کرد: دیگر احساس تنهایی و بی کسی نمی کردم. حالا نزدیک تر از همه به من، خدا بود. تمام وجودم را امیدی نشاط آفرین فرا گرفته بود. گریه هایم دیگر رنگ درددل

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۶.

داشت، نه رنگ گلایه. حالا مطمئن بودم که خدا حرف‌هایم را می‌شنود. او را کنارم احساس می‌کردم و این حس به من آرامش می‌داد؛ حتی بیشتر از هر حاجتی که به استجابتش امید داشتم. من تازه با خدا دست رفاقت داده بودم. محمد بعد از چند هفته به خانه برگشت تا باهم زندگی آرام جدیدی را شروع کنیم. این زندگی تفاوتی اساسی با قبل داشت: حالا ما دست نوازش خدا را روی سرمان حس می‌کردیم، حتی در سختی‌ها.

لحظه‌ای تدبّر

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱
و هنگامی که بندگان من از تو درباره من سؤال کنند، بگو من نزدیکم [و] دعای دعاکننده را هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم؛ پس آن‌ها باید دعوت‌م را بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند [و به مقصد برسند].

دعا نوعی عبادت و به معنای طلب از معبود است، طلبی از درون و با تمام وجود. مفهوم حقیقی دعا فراتر از نیایش یا سؤال است. گاهی دعا برای ارتباط و سخن‌گفتن با خالق هستی و اظهار خشوع در برابر اوست و گاهی افزون بر آن، خواسته و طلبی نیز مطرح می‌شود؛ پس اجابت دعا فقط به معنای برآورده ساختن حاجت بنده نیست.

عبارت ﴿إِذَا دَعَانِ﴾ بیانگر دو شرط برای استجاب دعا است:

۱. دعا باید حقیقی باشد. حقیقی بودن دعا یعنی آن دعا مصلحت فرد را در برداشته باشد؛ چون فقط دعایی حقیقی است که به نفع دعاکننده باشد.

۲. در دعا باید اخلاص وجود داشته باشد و فرد دعاکننده فقط خدا را بخواند.

وعدۀ خداوند در استجاب دعاى بندگان هیچ‌گاه تخلف نمی‌پذیرد، البته با وجود این دو شرط؛ پس مواقعی که دعای ما به ظاهر مستجاب نمی‌شود، به این دلیل است که یا خدا را واقعاً نخوانده‌ایم یا مصلحت ما در آن نبوده است و نیاز واقعی مان با خواسته‌ی ظاهری مان تفاوت دارد.^۱

از کلام امیر علیه السلام

امیر بیان، امام علی علیه السلام در بیان آداب دعا و شروط تحقق آن، به هم‌پا بودن «دعا» و «تلاش» اشاره فرموده‌اند. حضرت در بیان این معنا از تشبیه بهره برده‌اند: «آن‌که دعا می‌کند، ولی عمل ندارد، مثل تیراندازی است که تیر دارد، ولی کمان ندارد.»^۲

این تعبیر، مشابه کلام نورانی امام رئوف، علی بن موسی الرضا علیه السلام است که می‌فرمایند: «هرکه از خدا توفیق خواهد، ولی تلاش و جدیت در عمل نداشته باشد، درحقیقت خود را مسخره کرده است!»^۳

۱. نک: سید محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۲ و ۳۳؛ سید محمدباقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۵.

۲. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، حکمت ۳۳۰: «الدَّاعِي بِلاَعْمَلٍ كَالرَّايِي بِلاَوْتَرٍ.»

۳. عزیزالله عطاردی، مسند الإمام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۸۳؛ ورام بن ابی فراس مالکی اشتری، تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ج ۲، ص ۱۱۰: «مَنْ سَأَلَ اللَّهَ التَّوْفِيقَ وَ لَمْ يَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ.»

نجوای عاشقان

اللَّهُمَّ فَهَذَا أَنَا ذَا قَدْ جِئْتُكَ مُطِيعاً لِأَمْرِكَ فِيمَا أَمَرْتَ بِهِ
مِنَ الدُّعَاءِ مَتَّعْ جِزْأً وَعَدَّكَ فِيمَا وَعَدْتَهُ بِهِ مِنَ الإِجَابَةِ إِذْ
تَقُولُ ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۱.

بارخدایا، اینک منم که به درگاهت آمده‌ام: مطیع
فرمان تو هستم که به دعا فرمانم دادی و خواهان
وفای وعدهات که خود، اجابت دعا را نویدم بخشیدی؛
چون تو خود گفته‌ای: «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما
را.»

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تُعْرِضْ عَنِّي وَ قَدْ أَقْبَلْتُ
عَلَيْكَ وَلَا تَحْرِمْنِي وَقَدْ رَغَبْتُ إِلَيْكَ وَلَا تَجِبْهُنِي بِالرَّدِّ
وَقَدْ ائْتَصَبْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ.^۳

پس بر محمد و خاندانش درود فرست و از من روی
مگردان که تو قبله حاجات منی و محرومم منما که
همه آرزوی منی. مهر رد بر پیشانی‌ام مزن که به
پیشگاهت آمده‌ام و تو پیش روی منی.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ كُنْ لِدُعَائِي مُجِيباً وَ مِنْ
نِدَائِي قَرِيباً وَ لِتَضْرُعِي رَاحِماً وَ لِصَوْتِي سَامِعاً وَ لَا تَقْطَعْ
رَجَائِي عَنْكَ....^۴

۱. غافر، ۶۰.

۲. علی بن حسین علیه السلام، صحیفه کامله سجادیه، دعای ۳۱.

۳. علی بن حسین علیه السلام، صحیفه کامله سجادیه، دعای ۱۶.

۴. علی بن حسین علیه السلام، صحیفه کامله سجادیه، دعای ۱۳.

خدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست و دعایم را
اجابت فرما و ندایم را پاسخ گو. بر زاری ام مهربانی ورز
و صدایم را بشنو. [اریسمان] امیدم را از آستانت قطع
نکن....



| باغ مشرف به شهر |

موعظه دل

چند روز بود که نیامده بود اداره. شنیده بودم بالاخره عمل کرده است. گفتم سری بزنم و حالش را بپرسم.

خانه و وسایل زندگی اش، حکایت از سختی روزهایی داشت که همه داروندارش را خرج دوا و درمان کرده بود. از خانه اش که آدم بیرون، پیاده راه افتادم. نمی دانم چند خیابان را طی کرده بودم. بدجوری وجدان درد گرفته بودم. مسلمانی ام پیش خودم زیر سؤال رفته بود: من چرا از زندگی همکارم که نصف ساعت های هر روزمان را باهم و در یک اداره می گذرانندیم، بی خبر بودم؟!

ما همکار بودیم؛ ولی وضع زندگی من خیلی بهتر بود. پدر و مادر من و پدر و مادر همسرم خیلی هوای زندگی ما را داشتند؛ وگرنه حسن آقا با وجود اینکه بیمار بود، کمتر از من کار نمی کرد. تا وارد خانه شدم، همسرم مریم فهمید که توی فکرم. وقتی علت گرفتگی ام را تعریف کردم، او هم به فکر فرو رفت و بعد از چند دقیقه گفت: «علی جان، غصه نخور. خدای حسن آقا هم بزرگه.» روی صندلی جابه جاشد و بعد از کمی مکث ادامه داد: «طفلك خانمش! حتماً خیلی سختی می كشه.»

با مساعدت حاج آقای مسجد و مدیر اداره که از آشناهای پدر مرحومم بود، توانستیم وامی برای حسن آقا دست و پا کنیم تا با این پول، مشکل اجاره خانه عقب افتاده اش را حل کند.

چند روز بعد، آمد اداره. آن روز حدود ساعت ۱۰ بود که تلفن دفتر زنگ خورد. گوشی را که برداشتم، صدای زنی که نفس نفس می زد، نگرانم کرد. گفتم: «بفرمایید خانم. با کی کار دارید؟» لحن صدایش خیلی مضطرب بود: «شما بیاید

آقای صابری؟ می‌شه گوش‌ی رو بدید به حسن آقا؟» گفتم: «حسن آقا رفته اتاق رئیس. اومد، می‌گم بهتون زنگ بزنه.» گوش‌ی را گذاشت. هنوز گوش‌ی دستم بود که حسن آقا وارد اتاق شد. برگه‌هایی را که دستش بود، روی میز گذاشت و گفت: «خدا رو شکر! این کار هم تموم شد.»

سیم تلفن را از لای کاغذها نجات دادم و تلفن را گذاشتم جلوی حسن آقا. نگران بودم؛ ولی خیلی عادی رفتار کردم. گوش‌ی را دادم دستش و گفتم: «خانم منتظره. کار واجب داره. بهش زنگ بزن.»

چند لحظه بعد، صورت استخوانی حسن آقا با لبخند روی لب‌ها و اشکی که روی محاسن جوگندمی‌اش می‌ریخت، آرام کرد. متوجه شدم که اتفاقات خوبی افتاده است. وقتی گوش‌ی را گذاشت، گفتم: «حسن آقا! چی شده؟ خانم نگران بود. چیزی شده؟»

حسن آقا گفت: «خانم می‌گه الان یک وانت اساس، از فرش و لوازم آشپزخونه گرفته تا پرده و ملحفه، رفته در خونه ما با یک نامه که روش نوشته: 'هدیه‌ای از طرف خدا.'»

هنوز حرف حسن آقا تمام نشده بود که چشم‌های معصوم مریم جلوی چشم آمد. دیشب داشت روی یک پاکت می‌نوشت: «هدیه‌ای از طرف خدا.» مریم با پس‌اندازش توانسته بود خیلی از وسایل منزل را تهیه کند. یک جفت فرش راهم که دوستشان داشت و برایش خیلی باارزش بود، گذاشته بود روی آن‌ها و هدیه کرده بود به خانواده حسن آقا. این کار مریم ارزشش را برابر چند برابر کرده بود. توی دلم به او افتخار کردم و احساس کردم مهرش بیشتر از پیش در دلم جا گرفته است. خدا را شکر کردم که همسری اهل انفاق و کرامت دارم.

لحظه‌ای تدبّر

﴿وَمَثَلِ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكْلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۱

[کار] کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و تثبیت [ملکات انسانی در] روح خود انفاق می‌کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد و باران‌های درشت به آن برسد [و از هوای آزاد و نور آفتاب، به حد کافی بهره‌گیرد] و میوه خود را دوچندان دهد [که همیشه شاداب و باطراوت است] و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

در این آیه شریفه، برای بیان ارزش انفاقِ خالصانه مثالی بیان شده است. قرآن نمونه کسانی را که دارایی‌شان را در جست‌وجوی خشنودی خدا و استواریِ ایمان خود انفاق می‌کنند، به باغی مثال می‌زند که در بلندی واقع شده است و در وضعیت‌های متفاوت بارش سنگین و سبک، در هر حال ثمر می‌دهد.^۲

در این آیه به نکته مهمی اشاره شده است: تثبیت فضیلت‌ها و خصلت‌های خوب در روح و جان انسان، جز با انفاق در راه خدا به دست نمی‌آید و صرف عبادت‌های فردی، مثل نماز و روزه نمی‌تواند انسان را به عمق ایمان برساند. آگاهی از خلأهای جامعه و خرج کردن اموال شخصی برای

۱. بقره، ۲۶۵.

۲. نک: سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۶۰۱.

رفع آن‌ها، تنها راه دستیابی به فضایل تثبیت شده در جان آدمی است.^۱

از کلام امیر علی‌علیه السلام

حکمت کلام امیرالمؤمنین علیه السلام داروی دردهای روح ما و نسخه‌ای است که خود، شفاست؛ پس کویر جان را به زلالی روح بخش نهج البلاغه می‌سپاریم:

با اموال خود انفاق کنید و از جسم خود بگیریید و بر جانتان بیفزایید و در بخشش بخل نورزید که خدای سبحان فرمود: «اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و قدم‌هایتان را استوار می‌دارد.» نیز فرمود: «کیست که به خدا قرضی نیکو دهد تا خداوند چند برابر عطا فرماید و برای او پاداشی بی‌عیب و نقص قرار دهد؟»

این درخواست یاری خداوند از شما، از روی ناتوانی نیست و به علت کمبود از شما قرض نمی‌گیرد. او درحالی از شما یاری خواسته است که: «لشکرهای آسمان‌ها و زمین» در اختیار اوست و «نیرومند و حکیم است» و درحالی از شما طلب وام دارد که «گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین» به او تعلق دارد و «بی‌نیاز و حمید» است. او خواسته است شما را بیازماید [تا مشخص شود] که «کدام یک از شما نیکوکارترید».^۲

۱. نک: سیدعلی حسینی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۷۴.

۲. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳: «وَ أَنْفِقُوا أَمْوَالَكُمْ وَ خُدُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَبْخُلُوا بِهَا عَنْهَا...»

نجوای عاشقان

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْبِنِي عَنِ السَّرْفِ وَ
 الْإِزْدِيَادِ وَ قَوْمِنِي بِالْبَدْلِ وَ الْإِقْتِصَادِ وَ عَلِّمْنِي حُسْنَ
 التَّقْدِيرِ وَ اقْبِضْنِي بِلُطْفِكَ عَنِ التَّبْذِيرِ وَ اجْرِمْنِي مِنْ أَسْبَابِ
 الْحَلَالِ أَرْزَاقِي وَ وَجِّهْ فِي أَبْوَابِ الْبِرِّ انْفَاقِي وَ ازْوِ عَنِّي
 مِنَ الْمَالِ مَا يُحَدِّثُ لِي مَخِيلَةً أَوْ تَأْدِيًّا إِلَيَّ بَعْغِي أَوْ مَا
 أَنْعَقَبُ مِنْهُ طُغْيَانًا اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ صُحْبَةَ الْفُقَرَاءِ وَ اعْنِي
 عَلَيَّ صُحْبَتِهِمْ بِحُسْنِ الصَّبْرِ وَ مَا زَوَّيْتَ عَنِّي مِنْ مَتَاعِ
 الدُّنْيَا الْفَانِيَةِ فَادْخِرْهُ لِي فِي خَزَائِنِكَ الْبَاقِيَةِ ١.

بارخدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا از اسراف و زیاده خواهی بازدار و با انفاق و میانه روی استوارم ساز. به من حسن تدبیر مالی بیاموز و به لطف و کرمت مرا از ولخرجی و تبذیر بازگیر. روزی ام را از راه حلال جاری کن، انفاقم را در راه خیر و نیکی قرار ده و ثروتی را که برایم کبر و غرور آورد یا به گناهی در کشدم یا مایه گردنکشی شود، از من بازستان.

پروردگارا، هم نشینی با بینوایان را محبوبم گردان و در این همدمی، با شکیبایی نیکو یاری ام رسان و هر قدر از متاع دنیای فانی از من دریغ داشته ای، در خزاین پایدار آخرت برایم ذخیره ساز.

۱. علی بن حسین علیه السلام، صحیفه کامله سجادیه، دعای ۳۰.



| بہ قلہ فکرکن |

موعظه دل

سرباز فریاد زد: «همه پایین!» دلم لرزید. به حاجی نگاه کردم. آرام و مطمئن بود. گفتم: «آقاسید، حالا چه کار کنیم؟» لبخندی زد و گفت: «کارت رو انجام بده.»

همه با ترس از اتوبوس پیاده می شدند. خانمی که بین مسافرها بود، وقتی من را دید، گفت: «خدا خیرشون نده! آرامش برامون نداشتن.»

سرباز با قنذاق تفنگ، جوانی را هل داد پایین. بعد نوبت من و حاجی بود که با سرعت و شدت از ماشین پیاده مان کند. در این حال، ناگهان پیرمردی به من اشاره کرد و با صدای بلند، رو به سرباز فریاد زد: «پسر جان! این خانم بارداره، نمی تونه تند راه بره!»

ترس تمام وجودم را گرفته بود؛ ولی حاجی آرام ذکر می گفت. من هم به جده اش حضرت زهرا (علیها السلام) توسل کردم. دلم آرام شد. همه مسافرها را تفتیش (بازرسی) کردند؛ ولی هرچه ایستادم، کسی سراغ من نیامد! بعد از چند دقیقه به سختی پله اتوبوس را بالا آمدم و سر جایم نشستم. حاجی گفت: «دیدی خانوم آب از آب تکون نخورد!»

مبهوت کار خدا بودم. همه را تفتیش کرده بودند، جز من! مجازات حمل یکی از آن اسلحه هایی که دور کمرم بسته بودم، زندان بود و شکنجه؛ چه برسد به آن همه سلاح که من حمل می کردم!

به کار سید و هدفش ایمان داشتم؛ برای همین، حاضر بودم برای آرمانش از جان مایه بگذارم. دنیایش دنیایی معمولی نبود: برای خدا و اسلام، شب و روز نداشت. سال ها آوارگی را به

جان خریده بود. سختی و گرسنگی را تحمل می کرد؛ ولی هرروز برای رسیدن به هدفش مطمئن تر گام برمی داشت. یک بار هم ندیدم و نشنیدم که گناهی از او سرزده باشد یا خدای ناکرده لب به شکوه باز کند. همیشه شاکر خدا بود و همه این ها را الطاف خداوند می دانست. زندگی اش جهت داشت. می گفت تا تحقق حکومت اسلامی باید مبارزه کرد و بالاخره هم به خاطر همین هدف به فیض شهادت نائل شد.

او این افتخار و ماندگاری را برای خودش خرید که هر جا نامی از انقلاب و انقلابیون برده می شود، نام شهید اندرزگو هم بین ستاره های انقلابی می درخشد.

لحظه ای تدبّر

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

آنان که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا مبارزه کرده اند، به رحمت خدا امیدوارند و خداوند آمرزنده مهربان است.

برای شرح مختصر این آیه شریفه از بیانات رهبر معظم انقلاب علیه السلام بهره می جوییم:

خدای متعال گفته است: «اگر برای من، برای پیشبرد دین من، برای احیای ارزش های مورد قبول من حرکت کنید، اقدام کنید، من به شما کمک می کنم.» این راست است. این وعده الهی است.

[خداوند] فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ [یعنی] هرکسی که مؤمن به خداست، خدا از او دفاع می‌کند. اما این ایمان باید با مجاهدت همراه باشد؛ آن وقت خدای متعال آن وعده را عملی خواهد کرد. معنای ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۱ این است که باید حرکت کرد، باید اقدام کرد، باید تصمیم گرفت. این همان مبارزه مقدسی است که یک مؤمن، عمر خود را وقف آن می‌کند. خُب نقطهٔ مقابلش هم، میل به راحت طلبی است. مبارزه دردسر دارد، شگّی نیست. هر حرکتِ دشواری در راه هر آرمان بلندی، نفس راحت طلب عاقبت جوی انسان را می‌آزارد. انسان میل به راحت طلبی دارد. اگر بر این میل فائق آمدیم، اگر توانستیم همت خود را، نیروی خود را در راه این آرمان‌ها بسیج کنیم؛ البته سختی‌هایی دارد؛ اما رسیدن به قلّه، موفقیت را هم [به دنبال] دارد.^۲

۱. حج، ۳۸.

۲. بقره، ۲۱۸.

۳. بیانات در دیدار با سفرا و رؤسای نمایندگی‌های سیاسی ایران در خارج از کشور، ۷ دی ۱۳۹۰.

از کلام امیر علی‌علیه السلام

امیرالمؤمنین، امام علی‌علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى... يُحِبُّ... مَعَ الْإُمُورِ وَ يَكْرَهُ سَفْسَاقَهَا...»^۱ (خداوند متعال... کارهای والا و شریف را دوست دارد و از امور پست و حقیر کراهت دارد...).

لازمه انتخاب اهداف والا، دل‌کندن از امور دم‌دستی و ایجاد تمرکز بر کارهای مهم‌تر است؛ چراکه به تعبیر امام علی‌علیه السلام در حدیثی دیگر، انسان آن قدر فرصت ندارد که به همه امور بپردازد؛ پس باید وقتش را برای امور مهم‌تر خالی بگذارد.^۲

در کلام نورانی آن حضرت، به حکمت این گزینش هم تصریح شده است: «مَنْ اشْتَغَلَ بِغَيْرِ الْمُهْمِ صَيَّعَ الْأَهَمَّ»^۳ (هرکه به کار غیرمهم مشغول شد، کار مهم‌تر را ضایع کرد!) در توضیح این کلام باید گفت: چون عمر ما محدود است، هرچه وقتمان را در فعالیت‌های غیرمهم صرف کنیم، فرصت انجام کارهایی را از دست می‌دهیم که در مقایسه با آنها ضروری‌تر و مهم‌ترند؛ پس عاقلانه این است که در هر لحظه از زندگی، مهم‌ترین و بهترین کار را برگزینیم و توان خود را در انجام آن صرف کنیم.

۱. سید فضل‌الله راوندی، النوادر، ص ۷.

۲. نک: عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۷، حدیث ۵۵۵: «إِنَّ رَأْيَكَ لَا يَتَسِعُ لِكُلِّ شَيْءٍ فَفَرِّغْهُ لِلْمُهْمِ».

۳. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۷۷، حدیث ۱۰۹۴۴.

نجوای عاشقان

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهٖ وَ بَلِّغْ بِاِيْمَانِيْ اَكْمَلَ
اَلْاِيْمَانِ وَ اجْعَلْ يَّقِيْنِيْ اَفْضَلَ الْيَقِيْنِ وَ اَنْتَهٗ بِنَيْتِيْ اِلٰى
اَحْسَنِ التِّيَّاتِ وَ بَعْمَلِيْ اِلٰى اَحْسَنِ الْاَعْمَالِ .

اَللّٰهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِيْ وَ صَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَّقِيْنِيْ وَ
اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّيْ .

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهٖ وَ اَكْفِنِيْ مَا يَشْغَلُنِيْ الْاِهْتِمَامُ
بِهٖ وَ اسْتَعْمَلِنِيْ بِمَا تَسَالَّنِيْ عَدَا عَنُّهُ وَ اسْتَفْرِغْ اَيَّامِيْ فِيمَا
خَلَقْتَنِيْ لَهٗ .^۱

خدایا، بر محمد و خاندانش درود بفرست، ایمان مرا به
کامل ترین درجات ایمان برسان، یقینم را برترین مراتب
یقین قرار ده و نیتم را به نیکوترین نیت ها و کردارم را به
بهترین کردارها برسان.

پروردگارا، به لطف خود، نیتم را ناب گردان و به رحمتت،
یقینم را سالم و ثابت بدار و به قدرتت، تباهی مرا اصلاح
فرما.

خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست و از آنچه مرا به
خود وامی دارد و از تو بازمی دارد، بی نیاز کن و به کاری
بگمار که فردای قیامت درباره آن بازخواست می شوم
و روزگرم را در کاری بگذران که مرا برایش آفریده ای.

۱. علی بن حسین علیه السلام، صحیفه کامله سجادیه، دعای ۲۰.



| شریک عقل ها |

موعظهٔ دل

بوی عجیب غرور را از رفتار بعضی از دانشجوهایم می‌توانستم حس کنم و این اصلاً خوب نبود. با یادگرفتنِ یک سری اصطلاحات علمی از چند کتاب به احساس سیرابیِ کاذبی دچار شده بودند؛ اما می‌دانستم که فقط به همان کتاب‌ها متکی‌اند. به اصغراقا که زنگ زدم با آن تواضع همیشگی‌اش روی مرا زمین نزد. به بچه‌ها گفتم هفتهٔ آینده به جای کارگاه، کاربینی داریم و قرارمان شد در مغازهٔ اصغراقا.

اصغراقا تک بود: متبخر و زبردست و البته خیلی هم باایمان. همین که من را دید، از مغازه بیرون آمد و دست‌های عضلانی و قوی‌اش را برای تحویل‌گرفتنم باز کرد؛ اما یک‌دفعه، آن‌ها را پشتش قایم کرد که مبادا سیاهیِ دستش به دستم بخورد. دستش را با اصرار گرفتم و صورتش را بوسیدم. این قدر در کارش ماهر بود و توی این کار، استخوان خرد کرده بود که بایک نگاه، هر قطعه‌ای را به ذهن می‌سپرد و عین خودش را می‌تراشید. من دکترای مکانیک داشتم و در دانشکده، جامدات درس می‌دادم؛ ولی اصغراقا با اینکه سواد دانشگاهی نداشت، آن قدر دقیق و باتجربه بود که اگر رویم می‌شد، شاگردی‌اش را می‌کردم.

گفتم: «اصغراقا، از برادرت شنیدم می‌خواهی کارگاهت رو تعطیل کنی. چرا؟ حیف نیست؟!»

جوابی نداد و فقط خندید. یکی از دانشجوها گفت: «یعنی کار شما این قدر سخته؟» اصغراقا باز خندید؛ ولی این بار گفت: «نه پسر! من ۳۵ سال می‌شه که توی این شغلم و عاشق

کارمم؛ اما بعضی وقتا کارهای واجب تری هم هست.»
 برای بچه‌ها توضیح دادم که تا حالا چند بار برای طراحی
 قالب‌های خاص دست به دامن همین اصغراقا شده‌ام و گره از
 مسئله علمی‌ام باز کرده است.

اصغراقا سرش را انداخته بود پایین و با ناخن‌هایش
 ور می‌رفت. احساس می‌کردم هر لحظه برایم محبوب‌تر
 می‌شود. این محبوبیت زمانی بیشتر شد و احساس کردم حق
 سنگینی بر گردنم دارد که بعد از دو ماه از تعطیلی مغازه‌اش،
 عکس بزرگ و بنر شده‌اش را روی کرکره مغازه دیدم! زیر
 عکسش نوشته بود: «شهید مدافع حرم، استاد اصغر فدایی».

لحظه‌ای تدبّر

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا
 الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ
 وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
 يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۱

به [برکت] رحمت الهی، در برابر آن‌ها نرم [و مهربان]
 شدی و اگر خشن و سنگ‌دل بودی، از اطرافت پراکنده
 می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برایشان آمرزش بطلب
 و در کارها با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم
 گرفتی، [قاطع باش و] بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند
 متوکلان را دوست دارد.

پیامبر اکرم ﷺ پیش از جنگ احد درباره چگونگی مواجهه با
 دشمن، با یاران خود مشورت کردند. نظر بیشتر آن‌ها این بود

که دامنه کوه احد را میدان جنگ قرار دهند؛ اما از این مشورت نتیجه رضایت بخشی به دست نیامد. پس از این واقعه، برخی تصور کردند که مشورت رسول خدا ﷺ با مردم اشتباه بوده است و آن حضرت در آینده نباید با کسی مشورت کند. قرآن در پاسخ به این طرز تفکر اشتباه، به پیامبر اعظم ﷺ دستور داد که باز هم با آنان مشورت کند؛ زیرا با این کار، نه فقط مسلمانان را به اهمیت مشورت متوجه می‌کند؛ بلکه به آنان شخصیت می‌بخشد و نیروی فکر و اندیشه ایشان را هم پرورش می‌دهد. البته مشورت برای آن بزرگوار ﷺ فقط در امور عمومی مسلمانان جایز بود که جنبه اجرای قوانین را داشت، نه در اصل قانونگذاری^۱.

از کلام امیر علیت‌سلام

انسان، هر اندازه با تجربه و اهل دانش باشد، باز هم از مشورت با دیگران بی‌نیاز نیست. شعاع فکر و اندیشه دیگران راه آدمی را روشن می‌کند و این روشنایی، زمینه‌ساز خیر و سعادت انسان در زندگی فردی و اجتماعی می‌شود. این مهم در کلام امیرالمؤمنین علی ع‌ت‌سلام به روشنی بیان شده است: «مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا»؛^۲ (کسی که فقط به نظر خویش اکتفا کند، هلاک می‌شود و آن که با دیگران مشورت کند، خود را در عقل و اندیشه آنان شریک کرده است.)

۱. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۲.

۲. علی بن ابی طالب ع‌ت‌سلام، نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

در فراز دیگری از سخنان ایشان دربارهٔ ویژگی‌های مشاوران آمده است: «خَيْرٌ مَنْ شَاوَرْتَ ذُووُ التُّهَى وَالْعِلْمِ وَأُولُو التَّجَارِبِ وَالْحَزْمِ.»^۱ (بهترین افراد برای مشورت، خردمندان و عالمان و دارندگان تجربه و دوراندیشان اند.)

نجوای عاشقان

وَأَمَّا حَقُّ الْمَشِيرِ عَلَيْكَ فَلَا تَتَّهِمُهُ فِيمَا لَا يُوَافِقُكَ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيِهِ إِذَا أَشَارَ عَلَيْكَ فَإِنَّمَا هِيَ الْآرَاءُ وَتَصَرُّفُ النَّاسِ فِيهَا وَاخْتِلَافُهُمْ فَكُنْ عَلَيْهِ فِي رَأْيِهِ بِالْخِيَارِ إِذَا اتَّهَمْتَ رَأْيَهُ فَأَمَّا تَهْمَتُهُ فَلَا تَجُوزُ لَكَ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مِمَّنْ يَسْتَحِقُّ الْمَشَاوَرَةَ وَلَا تَدْعُ شُكْرَهُ عَلَى مَا بَدَا لَكَ مِنْ إِشْخَاصِ رَأْيِهِ وَحُسْنِ وَجْهِ مَشُورَتِهِ فَإِذَا وَافَقَكَ حَمَدَتْ اللَّهُ وَقَبِلْتَ ذَلِكَ مِنْ أَخِيكَ بِالشُّكْرِ وَالْإِزْصَادِ بِالْمُكَافَأَةِ فِي مِثْلِهَا إِنْ فَرَعَ إِلَيْكَ.^۲

حق کسی که با او مشورت می‌کنی، این است که اگر دیدگاهش مطابق میل تو نبود، متهمش نکنی و بدانی که رأی‌ها گوناگون است و هرکس دیدگاهی دارد و تو در به‌کار بستن نظرش، مختاری و در صورتی که او را شایستهٔ مشورت می‌دانی، روا نیست به بدخواهی متهمش کنی. [تو می‌توانی باز هم با فرد دیگری که به نظرش اعتماد داری، مشورت کنی.] هرگز سپاسگزاری

۱. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۴۲.

۲. حسن بن علی بن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ص ۲۶۹.

از آن‌که نظرش را بی‌دریغ با تو در میان گذاشته است، ترک مکن. در صورتی که بعدها سخن او را مطابق واقع یافتی، از خدا تشکر کن و آن نظر را ضمن سپاسگزاری، از برادرت بپذیر و درصدد خدمت متقابل به او باش تا هنگام احتیاج در چنین مواقعی، تو نیز به او کمک کنی.



| من و هر که تابع من است |

موعظه دل

خواستگارهای زیادی داشت. بانفوذترین و متمول‌ترین و سرشناس‌ترین خانواده‌های شهر، پی وصلت با خانواده خازن‌الملوک و خواستگار دختر این نواده قاجاری بودند. آن‌ها به هر دری می‌زدند تا از آن دختر زیبارو و ثروتمند شمال‌تهرانی جواب مثبت بگیرند؛ نه فقط به خاطر نسب و اعتبار اجتماعی، بلکه بیشتر به خاطر تربیت این دختر در محضر پدر بزرگوارش حضرت آیت‌الله میرزا محمد ثقفی رحمته‌الله علیه عالم مشهور شهر که فرزندش را به فضایی کم‌نظیر آراسته بود.

این دختر نازپرورده بود و دُرْدانه. در ثروت غرق بود و در راحتی و آسایش روزگار می‌گذراند. حالا میان آن همه خواستگار پُرطمطراق و باکبکبه که برایش سر می‌شکستند، یک طلبه جوان و ساده پیدا شده بود که زهد و التزام به زنی طلبگی از ظاهرش آشکار بود. این طور که می‌گفتند، با همه طلبه‌ها فرق داشت و فقط اهل کتاب و درس و بحث حوزه و ذکر و دعا و تسبیح چرخاندن نبود. از سیاست سردر می‌آورد و اهل تحلیل اوضاع کشور بود. نگفته معلوم بود که زندگی با او، خالی از دردسر و مشقت هم نیست.

ولی حالا مِهْر این طلبه سید ساده، به دل این دختر نازپرورده، اما هوشیار و زیرک نشسته بود و چون این مال و ثروت و برویا را بازی دنیا می‌دانست، به همه آن‌ها دست رد زد و به این طلبه جوان، بله گفت. او که با هوشمندی و بصیرت، خوشبختی واقعی را در زندگی با این طلبه پُردردسر دیده بود، تا آخر نیز دوش به دوش، با عشق و مهرورزی، همسرش، روح‌الله را همراهی و یاری کرد.

امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ هوشمندی، بصیرت، همراهی و از همه مهم‌تر فداکاری همسرشان را تا آخر عمر قدر می‌دانستند و به ایشان عشق می‌ورزیدند. نمونه‌ای از تبلور این عشق و ارادت را در ابتدای نامه‌ای که حضرت امام رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ به همسرشان نوشته‌اند، می‌بینیم: «تصدّقت شوم، الهی قربانت بروم، در این مدت که مبتلای به جدایی از آن نور چشم عزیز و قوّت قلبم گردیدم، متذکر شما هستم و صورت زیبایت در آیینۀ قلبم منقوش است...»^۱

لحظه‌ای تدبّر

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲

بگو: «این راه من است. من و پیروانم با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم. منزّه است خدا و من از مشرکان نیستم.»

در شرح مختصر این آیه شریفه، از بیانات رهبر معظم انقلاب رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ بهره می‌بریم:

خدای متعال به پیغمبرش در آن دوران دشوار مکه می‌فرماید: «[بگو] ای پیغمبر! من با بصیرت حرکت می‌کنم: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾... خود پیغمبر با بصیرت حرکت

۱. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۱، ص ۲.

۲. یوسف، ۱۰۸.

می‌کند، تابعان و پیروان و مدافعان فکر پیغمبر هم با بصیرت [حرکت می‌کنند]. این مال دوران مکه است: آن وقتی که هنوز حکومتی وجود نداشت، جامعه‌ای وجود نداشت، مدیریت دشواری وجود نداشت، [در آن دوران] بصیرت لازم بود. در دوران مدینه، به طریق اولی^۱.

یک عده جزو عوام‌اند و قدرت تصمیم‌گیری ندارند... باید مواظب باشیم که به این جرگه نپیوندیم؛ یعنی هر کاری می‌کنیم، از روی بصیرت باشد. هرکس که از روی بصیرت کار نمی‌کند، عوام است؛ لذا می‌بینید قرآن درباره پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «... من و پیروانم با بصیرت عمل می‌کنیم، به دعوت می‌پردازیم و پیش می‌رویم»^۲.

۱. بیانات در دیدار عمومی با مردم چالوس و نوشهر، ۱۵ مهر ۱۳۸۸.

۲. بیانات در دیدار با فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ، ۲۰ خرداد ۱۳۷۵.

از کلام امیر علیه السلام

امام علی بن ابیطالب علیه السلام در تعریف انسان بصیر چنین فرموده‌اند:

فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأُبْصَرَ وَ انْتَفَعَ
بِالْعَبْرِ ثُمَّ سَلَكَ جَدَدًا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ
فِي الْمَهَاوِي وَ الضَّلَالِ فِي الْمَغَاوِي.^۱

این است و جز این نیست که بصیر کسی است که اگر سخنی را شنید، درباره آن بیندیشد و با هر نگاه، بینشی نو یابد [و به مسائل، سطحی ننگرد؛ بلکه بینش نافذ خود را در آن‌ها دخالت دهد] و همواره از عبرت‌ها سود برد؛ سپس در راهی روشن و هموار پیش رود و خویشتن را از سقوط در پرتگاه‌ها و گمراهی در کژراهه‌ها نگاه دارد.

نجوای عاشقان

وَ اٰمِنُنَّ عَلٰى بِالْصِّحَّةِ وَ الْاٰمِنِ وَ السَّلَامَةِ فِي دِيْنِي وَ
بَدَنِي وَ الْبَصِيْرَةَ فِي قَلْبِي وَ التَّفَاذِي فِيْ اُمُوْرِي.^۲

خدایا، نعمت تندرستی و ایمنی [از هر پیشامد] و سلامت دین و جان را بهره‌ام فرما و بصیرت قلبی و پیشرفت در کارها را عطایم کن.

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳.

۲. علی بن حسین علیه السلام، صحیفه کامله سجادیه، دعای ۲۳.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ... اِسْتَعْمِلْنِيْ بِمَا تُلْهِمُنِيْ
مِنْهُ وَ وَقِّنِيْ لِلنُّفُوْذِ فَيَمَا تُبَصِّرُنِيْ مِنْ عِلْمِهِ حَتّٰى
لَا يَفُوْتَنِيْ اِسْتِعْمَالُ شَيْءٍ عَلَّمْتَنِيْهِ وَ لَا تَثْقُلْ اَرْكَانِيْ
عَنِ الْحُفُوْفِ فَيَمَا اَلْهَمْتَنِيْهِ^۱.

بارخدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست و... مرا
به [گزاردن] آنچه الهام کرده‌ای، بگمار (وادار) و به
انجام دادن آنچه بصیرتم داده‌ای، موفق دار تا از من،
عمل به چیزی از آن آموزه‌ها فرو نماند و انجام آنچه به
من الهام کرده‌ای، بر اعضای پیکرم سخت نیاید.

۱. علی بن حسین علیه السلام، صحیفه کامله سجادیه، دعای ۲۴.



| آشتی کنون |

موعظه دل

گرمی هوا کلافه مان کرده بود. بنا بود برای نماز برویم پایگاه. آنجا برای اردوی راهیان نور ثبت نام می کردند. داوود می خواست این بار برود دیدن مناطق جنگی جبهه غرب.

پله های مسجد را پایین رفتیم. نسیم خنکی از روی حوض وسط حیاط مسجد، صورت گر گرفته ام را نوازش داد. عطر گل و گلاب همه جا را پُر کرده بود و از بلندگوی داخل مسجد هم صدای آرام دعا پخش می شد.

داوود هفت هشت سال از من بزرگ تر است؛ اما دوست های صمیمی هستیم. در یک کارخانه کار می کنیم و ساعات زیادی از روز را باهم می گذرانیم؛ ولی تا آن زمان نمی دانستم به آن مسجد دور از محل زندگی و کارش می آید.

محو کاشی کاری زیبای مسجد و نمای خوب شبستان شده بودم که صدای سلام و علیک داوود بلند شد. به سمت داوود برگشتم. روحانی خوش سیمایی روبه رویش ایستاده بود. با محاسن جوگندمی و عمامه مشکی چهره دل نشینی داشت. وقتی احوال پدر و مادر و خانواده داوود را پرسید، فهمیدم که سال هاست همدیگر را می شناسند.

حاج آقا با من هم دست داد و وارد شبستان شد. داوود برای وضو گرفتن آماده می شد که گفتم: «داوود، تو این حاج آقا رو می شناسی؟» تبسم کرد و گفت: «حاج آقا تقوی رو می گی؟ مُراد منه!» پرسیدم: «از کی می شناسیش؟» گفت: «از وقتی متولد شدم!» با خنده گفتم: «خالی نبند! تو که اصلاً اهل کرج نیستی. تا اونجایی که من می دونم، بعد از جنگ اومدید اینجا. حالا چه طوری حاج آقا رو از موقع تولدت می شناسی؟»

همین طور که آستینش را بالا می‌زد، گفت: «علی‌آقا، آدما دوبار متولد می‌شن!» نگاهم به جای تیغ و سوختگی روی صاعدش افتاد. یک دفعه پُر شدم از سؤال: «داوودِ بچه‌مُثبت و خَلّاقِ کارخونه، میون دار هیئت، پای ثابت مسجد و درس اخلاق... اینا چیه روی دستش؟!»

بی‌اختیار نشستم کنارش. انگشتم را کشیدم روی جای سوختگی‌ها. بله، درست بود. جای سوختگیِ سیگار بود. پرسیدم: «داوود، اینا چیه؟!» با حسرت جواب داد: «اینجا یادگاری‌های قبل از تولدمه!» شیرآب را بست و نشست لب حوض. سرش را انداخت پایین و گفت: «علی‌آقا، اون روزها پرورش‌اندام کار می‌کردم و گردن کلفت محل بودم. هیچ‌کس از دستم آرامش نداشت. مایهٔ ننگ شده بودم برای پدر و مادرم. زن و دختر مردم از دست من آرامش نداشتن. خدا بیخشدم!» آهی کشید و باز ادامه داد:

تا اون مریضی سخت که باعث شد بابام من رواز محلهٔ خودمون بیاره این بیمارستانِ کنار مسجد. شب‌های ماه مبارک بود و حاج‌آقا تقوی هرشب منبر می‌رفت. اون شب‌ها، حاج‌آقا دربارهٔ این صحبت می‌کرد که اگه گناهکارا می‌دونستند خدا چقدر دوستشون داره، از شوق جون می‌دادند! اون حرفا تا عمق دلم نفوذ کرد. علی، به خدا درد جسمم رو فراموش کرده بودم و تازه فهمیدم چقدر روحم مریضه! با حرفای از سر ایمان و اخلاص حاج‌آقا تقوی، در دنیای دیگه‌ای به روی من باز شد و با توبهٔ نصح، یک بار دیگه متولد شدم. توبه باعث رفاقت من با خدایی شد که توی غرورِ جوونی و قدرت، فراموشش کرده بودم!

لحظه‌ای تدبّر

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱

پذیرش توبه از سوی خدا، فقط برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند؛ سپس زود توبه می‌کنند. خداوند توبه‌چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

خداوند در این آیه شریفه برای قبول توبه، دو شرط قرار داده است:

۱. جهالت و نادانی در حال ارتکاب گناه: منظور از جهالت در این آیه، انجام دادن کاری از روی هوای نفس و آشکار شدن شهوت و غضب است، بدون اینکه انسان با خداوند، لجاجت و دشمنی داشته باشد. دلیل اینکه انجام این کارها از روی جهالت است، این است که پس از خاموش شدن شعله‌های شهوت و غضب، شخص از کرده خویش احساس پشیمانی می‌کند. درحقیقت، اکثر گناهان از روی جهالت انجام می‌شوند؛ زیرا هنگام گناه، پرده‌های شهوت و غضب، عقل و علم انسان را می‌پوشانند. در مقابل، برخی از روی عمد و عناد با حق، گناه می‌کنند که این گروه از حکم این آیه شریفه مستثنا شده‌اند.

۲. زود توبه کردن: یکی دیگر از شرط‌های قبول توبه، شتاب گرفتن در توبه و به تأخیر نینداختن آن است. البته خداوند توبه را تا پیش از زمان مرگ می‌پذیرد؛ ولی

به تأخیر انداختن آن از روی بی‌اعتنایی، منجر به تراکم گناه و غفلت و حتی غرور و فریفتگی به دنیا می‌شود. بنابراین، مراد از عبارت «ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ» زمانی است که هنوز گناه در وجود آدمی رسوخ نکرده است و انسان به قساوت قلب کشیده نشده است.^۱

از کلام امیر عَلَيْهِ السَّلَام

امام علی عَلَيْهِ السَّلَام در مراسم اقامه نماز باران در شهر کوفه، حکمت آزمایش‌های الهی را چنین بیان فرموده‌اند:

خداوند بندگان گناهکار خود را با کمبود میوه درختان و جلوگیری از نزول برکات و بستن در گنج‌های خیرات آزمایش می‌کند؛ برای آنکه توبه‌کننده بازگردد و گناهکار، دل از معصیت بگند و پندگیرنده، پند گیرد و بازدارنده، راه نافرمانی را بر بندگان خدا ببندد. همانا خدا استغفار و آمرزش خواستن را وسیله دائمی فروریختن رزق و روزی و موجب رحمت بر آفریدگان قرار داد و فرمود: «از پروردگار خود آمرزش بخواهید که آمرزنده است. برکات خود را از آسمان بر شما فرو می‌بارد و با بخشش اموال فراوان و فرزندان، شما را یاری می‌دهد و باغستان‌ها و نه‌رهای پُر آب در اختیارتان می‌گذارد.»^۲ پس رحمت خدا بر آن‌که به استقبال توبه برود و از گناهان خود پوزش بطلبد و پیش از آنکه مرگش فرا برسد، اصلاح شود!^۳

۱. نک: عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۱۸، ذیل آیه ۱۷ سوره مبارکه نساء.

۲. نوح، ۱۰ تا ۱۲.

۳. علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام، نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳: «إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِتَقْصِ الثَّمَرَاتِ وَ حَبْسِ الْبَرَكَاتِ وَ إِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ لِيَتُوبَ تَائِبٌ وَ ...»

نجوای عاشقان

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَيِّرْنَا إِلَىٰ مَحْبُوبِكَ مِنَ
التَّوْبَةِ وَأَزِلْنَا عَنْ مَكْرُوهِكَ مِنَ الْإِضْرَارِ.

بارخدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست و ما را
به سوی توبه که محبوبش می‌داری، رهسپار ساز و از
اصرار بر گناه که ناپسندش می‌شماری، برکنار دار.

اللَّهُمَّ وَ مَتَى وَقَفْنَا بَيْنَ نَقْصَيْنِ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَأَوْقِعِ
النَّقْصَ بِأَسْرَعِهِمَا فَنَاءً وَ اجْعَلِ التَّوْبَةَ فِي أَطْوَلِهِمَا بَقَاءً
وَ إِذَا هَمَمْنَا بِهِمَّيْنِ يُرْضِيكَ أَحَدُهُمَا عَنَّا وَ يُسْخِطُكَ
الْآخَرَ عَلَيْنَا فَمِلْ بِنَا إِلَىٰ مَا يُرْضِيكَ عَنَّا وَ أُوهِنْ قُوَّتَنَا
عَمَّا يُسْخِطُكَ عَلَيْنَا وَ لَا تَخَلِّ فِي ذَلِكَ بَيْنَ نَفُوسِنَا
وَ اخْتِيَارِهَا فَإِنَّهَا مُخْتَارَةٌ لِلْبَاطِلِ إِلَّا مَا وَفَّقْتَ أَمَارَةً بِالسُّوءِ
إِلَّا مَا رَحِمْتَ^۱.

پروردگارا، هرگاه میان دو زیان، یکی در دین و یکی در
دنیا قرار گرفتیم، نقصان را در آن قرار ده که زودگذر
است و توبه را در آن قرار ده که بقایش بیشتر است و
هرگاه آهنگ دو کار کنیم که یکی خشنودت می‌سازد
و دیگری به خشمت می‌آورد، ما را به سوی آنچه
خشنودت می‌کند، راه بنما و از آنچه خشمگینت
می‌کند، ناتوان فرما. در این میان، نفس ما را به خود
وامگذار که نفس، رو به باطل می‌آورد؛ مگر تو مدد دهی
و فرمان به پلیدی می‌دهد؛ مگر آنکه تو رحمت آوری و
بنای مهربانی بگذاری.

۱. علی بن حسین علیه السلام، صحیفه کامله سجادیه، دعای ۹.



شبِ سرنوشت

موعظه دل

توی نمازخونه اداره منتظر حاج آقا نشسته بودیم. ماه مبارک رمضان بود و چون برنامه کاری مان یک شیفت ونیم بود، هر روز، یک ساعت فرصت استراحت بین روز داشتیم. از این فرصت استفاده کردیم و از حاج آقا زارع که مسئول نهاد دانشگاه بود، خواستیم بعد از ظهرها در این یک ساعت، با حضور ایشان دوره‌می دینی برگزار کنیم.

آن روز کمی دیر آمد. وقتی وارد نمازخانه شد، از تأخیرش عذرخواهی کرد و گفت: «همین طور که می‌دونید، منم مثل شما کارمند دانشگاهم؛ ولی ارادتم به شما باعث می‌شه با هر سختی که هست، خودم رو به این جلسه برسونم. امروز هم باید بودجه نهاد رو می‌فرستادیم و همه درگیر بودیم. خلاصه، به نوعی امروز شب قدرمون بود. بزرگواری کنید و به خاطر این تأخیر ببخشیدم.»

یکی از کارمندها خندید و گفت: «یعنی چی که امروز شب قدرتون بود حاج آقا؟!»

حاج آقا زارع درحالی که روی صندلی جابه‌جا می‌شد و میکروفن رو تنظیم می‌کرد، با لبخند گفت: «توضیح می‌دم خدمتتون. راستی چند شب دیگه شب قدره. موافق اید کمی درباره فلسفه این شب صحبت کنیم؟»

یکی دیگه از کارمندها گفت: «حُب شب قدر یعنی شبی که قرآن نازل شده. درسته؟» حاج آقا گفت: «بله، فرمایشتون درسته؛ اما این فقط یک بُعد ماجراست.»

لبخند زدم و گفتم: «حاج آقا، شما از اون بُعدش بگید که الان بیشتر به درد ما می‌خوره.»

جواب لبخندم را با تبسمی شیرین داد و گفت: «چشم، می‌گم ان شاء الله. شب قدر یعنی همین تصویب برنامه و بودجه سالیانه. شب قدر خدا برامون میزان رزق و روزی سال، اتفاقاتی که قراره بیفته و حتی بودن و نبودن ما رو رقم می‌زنه. در شب قدر تقدیرمون بسته می‌شه...»

حاج آقا توضیح مفصلی داد و کلی هم مثال زد و داستان تعریف کرد تا موضوع برای همه ما تفهیم شود؛ بعد همه جمع را از نظر گذراند و حرف‌هایش را این طور تمام کرد: «سرتون رو درد نیارم و خلاصه بگم: شب قدر، شب سرنوشت من و شماست و توی این شب، به قول خودمون 'چه خواهد شد' ما نوشته و امضا می‌شه. امیدوارم کاری کنیم که بهترین‌ها برای همه مون تقدیر بشه.»

حالا سال‌هاست که حرف‌های حاج آقا زارع را به یاد دارم و از چند ماه قبل از ماه مبارک رمضان، خودم را برای فرصت طلایی شب‌های قدر آماده می‌کنم؛ به این امید که با دعای امام زمان علیه السلام خدا بهترین‌ها را برایمان مقدر کند.

لحظه‌ای تدبّر

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱

ما آن [قرآن] را در شب قدر نازل کردیم.

خداوند در این آیه شریفه، شبی را که قرآن در آن نازل شده است، شب قدر نامیده است. ظاهراً مراد از قدر، تقدیر و اندازه‌گیری است؛ پس شب قدر، شب اندازه‌گیری است. خدای تعالی در آن شب، حوادث یک سال، یعنی از آن شب تا شب قدر سال آینده را تقدیر می‌کند: زندگی، مرگ، رزق،

سعادت، شقاوت و... را مقدر می‌فرماید. آیات ۴ و ۵ سوره مبارکه دخان هم که در وصف شب قدر است، بر همین معنا دلالت دارد: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا...»؛ زیرا «فَرَقَ» به معنای جداسازی و مشخص کردن دو چیز از یکدیگر است و در اینجا معنایی جز این ندارد که آن امر و واقعه‌ای را که باید رخ دهد، با تقدیر و اندازه‌گیری مشخص می‌کنند.^۱

از کلام امیر علی‌علیه السلام

ابراهیم بن اسحاق از امام صادق علیه السلام و این عزیز از پدرشان امام باقر علیه السلام روایتی زیبا نقل فرموده‌اند:

علی بن ابی طالب علیه السلام آیه شریفه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را قرائت فرمودند. امام حسن و امام حسین علیهما السلام هم حضور داشتند. امام حسین علیه السلام فرمودند: «پدرجان، چقدر این آیه در بیان شما شیرین است!» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ای فرزند رسول خدا و ای پسر من، من درباره این آیه چیزی می‌دانم که تو نمی‌دانی! وقتی این آیه بر جدت نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله مرا نزد خود خواندند و این آیه را برایم تلاوت کردند؛ سپس بر شانه راستم زدند و فرمودند: 'ای برادرم و ای وصی و سرپرست امتم بعد از من! ای پیکارگر با دشمنان من تا روز حشر! این سوره بعد از من برای توست و پس از تو، برای فرزندان تو. به درستی که جبرئیل که در بین ملائکه، برادر من است، وقایع امتم

۱. نک: سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۳۱؛ سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۵۶۱.

را در سال‌های وقوعش برایم نقل کرده است و او آن وقایع را پس از من برای تو هم نقل می‌کند... در این [سوره] نوری است تابنده بر قلب تو و بر قلب اوصیای تو تا طلوع فجر حضرت قائم عجل الله فرجه ^۱.

نجوای عاشقان

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنْ تِلْكَ السُّبُلِ شَهْرَهُ شَهْرَ رَمَضَانَ شَهْرَ الصِّيَامِ وَ شَهْرَ الْإِسْلَامِ وَ شَهْرَ الظُّهُورِ وَ شَهْرَ التَّمَحِيصِ وَ شَهْرَ الْقِيَامِ ﴿الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ﴾^۲ فَأَبَانَ فَضِيلَتَهُ عَلَى سَائِرِ الشُّهُورِ بِمَا جَعَلَ لَهُ مِنَ الْحُرْمَاتِ الْمُؤَفُّورَةِ وَ الْفَضَائِلِ الْمَشْهُورَةِ فَحَرَّمَ فِيهِ مَا أَحَلَّ فِي غَيْرِهِ إِعْظَامًا وَ حَجَرَ فِيهِ الْمَطَاعِمَ وَ الْمَشَارِبَ إِكْرَامًا وَ جَعَلَ لَهُ وَقْتًا بَيِّنًا لَا يُجِيزُ جَلَّ وَ عَزَّ أَنْ يُقَدَّمَ قَبْلَهُ وَ لَا يَقْبَلُ أَنْ يُؤَخَّرَ عَنْهُ ثُمَّ فَضَّلَ لَيْلَةَ وَاحِدَةً مِنْ لَيَالِيهِ عَلَى لَيَالِي أَلْفِ شَهْرٍ وَ سَمَّاها لَيْلَةَ الْقَدْرِ ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ﴾^۳ دَائِمُ الْبَرَكَاتِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْكَمَ مِنْ قَضَائِهِ^۴.

۱. سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۷۱۳: «قَرَأَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» وَ عِنْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام يَا أَبَتَاهُ كَأَنَّ بَيْنَهُمَا مِنْ فَيْكٍ خَلَاوَةٌ فَقَالَ ...»

۲. بقره، ۱۸۵.

۳. قدر، ۴ و ۵.

۴. علی بن حسین علیهما السلام، صحیفه کامله سجادیه، دعای ۴۴.

ستایش فقط خدا را رواست که یکی از راه‌های احسانش را ماه خویش، ماه رمضان قرار داد: ماه روزه، ماه اسلام، ماه طهارت و پاکی، ماه تصفیه و رهایی، ماه شب‌زنده‌داری و عبادت که در آن، قرآن نازل شد که راهنمای مردم و نشانه آشکار هدایت و مایه شناسایی حق از باطل است.

از این رو خداوند با قراردادن حرمت‌های بسیار برای این ماه و شرافت بخشیدن بی‌شمار و آشکار، برتری‌اش را بر دیگر ماه‌ها آشکار کرد و برای گرامیداشت آن، آنچه در دیگر ماه‌ها حلال بود، در این ماه حرام فرمود؛ پس برای بزرگداشتش رخصت خوردن و آشامیدن در آن نداد و برایش زمان معینی قرار داد که خدای عزیز و بلندمرتبه تقدم بر آن را اجازه نفرماید و تأخیر از آن را نیز قبول نکند؛ سپس شبی از شب‌هایش را بر شب‌های هزار ماه برتری بخشید و آن را «لیلة القدر» نامید: «همان شبی که [سراسر] سلامت و امنیت است و فرشتگان و روح‌القدس از طرف پروردگارشان اجازه می‌یابند که برای تقدیر امور فرود آیند.» آن شب، شبی پرخیر و برکت است که دامنه برکاتش تا سپیده دم کشیده می‌شود، برای هر بنده‌ای از بندگانش با سرنوشتی که خدا برای او اراده کرده است.



| هم نشین دوست |

موعظه دل

صدای تضرع و دعا و مناجات حضرت، به گوش خشت خشت مسجد آشنا بود. مولا به پهنای صورت اشک می ریخت و با خدا راز و نیاز می کرد. در میان دعاهایش می شد خوف و رجا را کاملاً حس کرد.

شاید عجیب به نظر برسد: خوف؟! آن هم برای علی علیه السلام که دُرْدانهٔ محبوب خداست؟!

آری، این اقتضای حضور در محضر کبریایی خداوند قهار است و علی علیه السلام کسی نبود که در برابر عظمت خالق، نمی از یم عمل خویش را در نظر آورد و از تذللش در برابر معبود بکاهد.

چنان زیبا با خدا نجوا می کرد که ناخودآگاه محو او می شدی و مبهوت و اژه‌واژهٔ دعایش می ماندی.

من نیز از مولایم یاد گرفته‌ام که همیشه با همین خوف و رجا با معبودم صحبت کنم: هنگام دعا خوف آن داشته باشم که مبادا از کثرت گناه، التماس و دعایم به اجابت نرسد و نیز امید داشته باشم که خداوندِ مهربان تر از مادر، پاسخم را خواهد داد.

لحظه‌ای تدبّر

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾^۱

[راسخان در علم می‌گویند: پروردگارا، دل‌هایمان را بعد
از آنکه ما را هدایت کردی، [از راه حق] منحرف نکن و از
سوی خود، رحمتی بر ما ببخش؛ زیرا تو بخشنده‌ای.

در تفسیر نمونه در شرح این آیه شریفه چنین آمده است:

بسیارند دانش‌مندانی که غرور علمی، آن‌ها را از پای
در می‌آورد یا وسوسه‌های شیاطین و هوای نفس، آن‌ها
را به بیراهه‌ها می‌کشاند. اینجا یکی از جاهایی است که
باید خود را به خدا سپرد و از او هدایت خواست.

بر اساس بعضی از روایات، حتی شخص پیامبر اسلام ﷺ نیز
خود را به خدا می‌سپردند و بسیار این دعا را تکرار می‌فرمودند:
«يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»^۲ (ای کسی که دل‌ها
را می‌گردانی، قلب من را بر دین خودت ثابت بدار!)

و از آنجا که عقیده به معاد و توجه به روز رستاخیز از هر چیز
برای کنترل امیال و هوس‌ها مؤثرتر است، راسخان در علم به
یاد آن روز می‌افتند و می‌گویند: «پروردگارا، تو مردم را برای آن
روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند
از وعده خود تخلف نمی‌کند.»^۳

۱. آل عمران، ۸.

۲. نک: ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۴۵، به نقل از:
احمد بن مصطفی مراغی، تفسیر المراغی، ج ۳، ص ۱۰۲.

۳. آل عمران، ۹.

آن‌ها به این ترتیب از هوا و هوس‌ها و احساسات افراطی که موجب لغزش می‌شود، خود را برکنار می‌دارند.^۱

از کلام امیر علی‌علیه السلام

امیرالمؤمنین، امام علی‌علیه السلام که حاکم وادی التزام و سلطان سریر اقتدارند، با درک حقیقت عالم و نیاز واقعی ما به عنایت خاص الهی می‌فرمایند:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْإِنْسِيِّنَ لِأَوْلِيَائِكَ وَأَحْضَرُهُمْ بِالْكَفَايَةِ
لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ تَشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ وَتَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ
فِي صَمَائِرِهِمْ وَتَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ فَأَسْرَارُهُمْ لَكَ
مَكْشُوفَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ إِنْ أَوْحَشْتَهُمْ الْغُرْبَةَ
أَنْسَهُمْ ذِكْرَكَ وَإِنْ صَبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبَ لَجَّوْا إِلَى
الْإِسْتِجَارَةِ بِكَ عِلْمًا بِأَنَّ أَرْزَمَةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَ مَصَادِرُهَا
عَنْ قَضَائِكَ اللَّهُمَّ إِنْ فَهَمْتُ عَنْ مَسْأَلَتِي أَوْ عَمِيتُ عَنْ
طَلْبَتِي فَدَلَّنِي عَلَى مَصَالِحِي وَ خُذْ بِقَلْبِي إِلَى مَرَاشِدِي.^۲

بار خدایا، تو برای عاشقانت بهترین مونس و برای
برطرف کردن نیازهای آنان که بر تو اعتماد می‌کنند،
از همه حاضرتری. بر اسرار پنهانشان بینایی و به
نشان هایشان آگاهی و مقدار بینش آنان را می‌دانی؛
بنابراین رازهایشان نزد تو معلوم است و دل‌هایشان

۱. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۴۴ و ۴۴۵.

۲. علی بن ابی طالب علی‌علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۲۲۷.

در حسرت دیدار تو داغ‌دار است. اگر تنهایی آنان را به وحشت اندازد، یادت مونسشان می‌شود و اگر مصیبت‌ها به آنان هجوم آورد، به تو پناه می‌آورند؛ زیرا می‌دانند زمام همهٔ امور به دست تو و منشأ تمام کارها در قضا و قدر است.

الهی، اگر از بیان خواسته‌ام عاجزم یا راه پرسیدن را نمی‌دانم؛ پس به آنچه مصلحت من است، راهنمایم باش و دلم را به آنچه رستگاری من در آن است، متوجه کن.

نجوای عاشقان

فَارْحَمْنِي اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَمْرٌ حَقِيرٌ وَ خَطَرِي يَسِيرٌ وَ لَيْسَ عَذَابِي مِمَّا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ لَوْ أَنَّ عَذَابِي مِمَّا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ لَسَأَلْتُكَ الصَّبْرَ عَلَيْهِ وَ أَحَبَبْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ لَكَ وَ لَكِنْ سُلْطَانُكَ اللَّهُمَّ أَعْظَمُ وَ مُلْكُكَ أَدْوَمُ مِنْ أَنْ تَزِيدَ فِيهِ طَاعَةَ الْمُطِيعِينَ أَوْ تَنْقُصَ مِنْهُ مَعْصِيَةَ الْمُذْنِبِينَ.

فَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ تَجَاوَزْ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ تَبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.^۱

پس خدایا به من رحم کن که من شخصی خوار و بی‌مقدارم و عذاب‌کردن من ذره‌ای به عظمت سلطنتت نمی‌افزاید که اگر چنین بود، از تومی خواستم

۱. علی بن حسین علیه السلام، صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه، دعای ۵۰.

که عقابم کنی و بر آن شکیبایی ام دهی و خواهان
فزونی اش بودم؛ ولی خداوندا، قدرتت برتر از آن است
و پادشاهی ات پاینده تر از آنکه طاعت بندگان بر آن
چیزی بیفزاید یا گناه گناهکاران از آن اندکی بکاهد؛
پس ای از همه مهربان تر، به من رحم کن و ای دارنده
شکوه و جلال برتر، از گناهم درگذر و توبه ام را بپذیر که
بی گمان تو توبه پذیر مهربانی.



| ایستاده چون کوه |

موعظه دل

از پله‌های ثبت احوال که می‌آمد پایین، معلوم بود برافروخته است. در ماشین را باز کرد و نشست. گفتم: «سلام داداش!» جوابی نداد. گفتم: «برادر من! جواب سلام واجبه‌ها!» باز هم چیزی نگفت. دستی به شانه‌اش زدم و گفتم: «عباس جان! چیزی شده؟ اتفاقی افتاده؟» به خودش آمد. جواب سلامم را داد و گفت: «نه آجی.» گفتم: «ولی یک چیزیت هست. به هم‌ریخته‌ای!» شناسنامه را که از جیب پیراهنش زده بود بیرون، برداشتم و بازش کردم: حُسنی، فرزند عباس و فاطمه. دلم غنچ رفت. شناسنامه را ناخودآگاه چسباندم به سینه‌ام و گفتم: «عمّه قربونت بره! عباس، دیدی چقدر خوشگله! رنگ چشماش به تو رفته. اصلاً کُپ خودته!» لبخند زد؛ ولی هنوز به هم‌ریخته بود.

قلبم آتش گرفته بود از مرور این صحنه‌ها. سینه‌ام تنگ شده بود. فکر نمی‌کردم روزی بیایم اینجا با او حرف بزنم. باورم نمی‌شد اینجا دنبالش بگردم.

فاطمه هنوز سر پا نشده بود. درست است که همیشه خدا را شکر می‌کرد و سعادت عباس برایش مهم بود؛ ولی عشق این دو نفر زبانزد فامیل و دوست و آشنا بود و الان فاطمه فقط حُسن را داشت و البته دنیا دنیا خاطره.

صورت‌م می‌سوخت. گل‌های پری‌رُز، تمام‌سنگ را پوشانده بود. اسم قشنگش را میان رُزهای پری‌سپردم به اشک چشم‌هایم. یاد آن روز، لحظه‌ای رهایم نمی‌کرد: شناسنامه حُسن را که گذاشتم توی جیبش، فهمیدم دارد به رفتن فکر می‌کند. گفتم: «داداش! حالا که حُسن به دنیا اومده، می‌شه

نری؟ این همه داوطلب! شما هم که چند دوره اونجا بودی. تازه جنگ که توی کشور خودمون نیست. دیگه شما حقی که به گردن داشتی، ادا کردی. به خدا فاطمه گناه داره. بایک نوزاد چندروزه می خوای تنه اش بذاری؟!»

ابروهایی مردانه اش را در هم کشید و گفت: «آجی! با دیدن شناسنامه حُسنابه خودم نهیب زدم که: عباس آقا! نکنه این بچه پابندت کنه، نکنه بی خیال دشمنی بشی که تا پشت درِ خونه تون اومده! اون وقت می گی نرم!»

انگار منتظر بود حرفی بزنم؛ اما زبانه قفل شده بود. چند دقیقه با سکوت گذشت. روی صندلی جابه جاشد و به سمت من برگشت و ادامه داد: «عزیز من، ما طبق وظیفه دینی و قرآنی و انسانی مون باید با این تکفیری ها بجنگیم. بعدم، عمری سر سفره اهل بیت علیهم السلام نشستیم، بی انصافی نیست الان که حرم بی بی نیاز به مدافع داره، بی خیال بشیم؟! بذار مدتی دلمون خوش باشه که داریم بهشون خدمت می کنیم و مدافع حرمشون هستیم.»

سرم را گذاشتم روی قبر خیسش که میان گل و گلاب مدهوشم کرده بود. به برادرم افتخار کردم که دشمنش را شناخت و به سمتش رفت و مردانه جنگید. خدا عباس را برای خودش انتخاب کرد. بالای سنگ مزارش با رنگ قرمز نوشته اند: «كَلْنَا عَبَّاسَكَ يَا زَيْنَبُ!»

لحظه ای تدبّر

«قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا
حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ *

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾

گفتند: «ای موسی، در آن [سرزمین]، جمعیتی [نیرومند و] ستمگرند و ما هرگز واردش نمی‌شویم تا آن‌ها از آن خارج شوند. اگر آن‌ها از آن خارج شوند، ما وارد خواهیم شد!» * [ولی] دو نفر از مردانی که از خدا می‌ترسیدند و خداوند به آن‌ها نعمت [عقل و ایمان و شهادت] داده بود، گفتند: «شما وارد دروازه شهر آنان شوید. هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید، اگر ایمان دارید.»

باهم، ماجرای را که در این آیه شریفه بیان شده است، مرور می‌کنیم: بنی اسرائیل که به علت سال‌ها استعمار فرعون، از مبارزه وحشت داشتند، در برابر فرمان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام که از آن‌ها خواستند به سرزمین مقدس وارد شوند، گفتند: «ای موسی، تو که می‌دانی در این سرزمین جمعیتی زورمند و ستمگر زندگی می‌کنند، ما هرگز در آن قدم نمی‌گذاریم تا وقتی که آن‌ها این سرزمین را تخلیه کنند و بیرون روند. هنگامی که آن‌ها خارج شوند، ما فرمان تو را اطاعت می‌کنیم و وارد این سرزمین مقدس می‌شویم.»

در این هنگام دو نفر از مردان باایمان و خداترس که روح استقامت و شهادت را با دوران‌دیشی و آگاهی اجتماعی و نظامی آمیخته بودند، برای دفاع از حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام به بنی اسرائیل گفتند: «اگر از دروازه شهر وارد بشوید و آن‌ها را در برابر عمل انجام‌شده قرار دهید، خدا به یاری شما می‌آید و پیروز می‌شوید.»

شاید پیشنهاده این دو مرد و دادنِ وعدهٔ پیروزی دو دلیل داشت: یکی اینکه به وعدهٔ حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مبنی بر فتح و پیروزی اطمینان داشتند و دیگری اینکه می دانستند اگر جمعیت مهاجم بتوانند خود را به مرکز اصلی دشمن برسانند و در خانهٔ او با او بجنگند، پیروز خواهند شد.^۱

از کلام امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ

امیرمؤمنان، امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در تبیین دایرهٔ دوستان و دشمنان در حکمتی نورانی فرموده‌اند: «دوستان تو سه گروه‌اند و دشمنان نیز سه دسته‌اند؛ اما دوستان از این قرارند: دوست تو و دوستِ دوست و دشمنِ دشمن. دشمنان هم عبارت‌اند از: دشمن تو و دشمنِ دوست و دوستِ دشمن.»^۲ این عبارت نورانی، مبنایی راهبردی در طراحی سیاست خارجی اسلام است. رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز در ضرورت دشمن‌شناسی فرموده‌اند: «بدانید عاقل‌ترین مردم بنده‌ای است که پروردگار خود را بشناسد و از او فرمان‌برداری کند و دشمنش را هم بشناسد و از فرمان او سرپیچی کند.»^۳

۱. نک: ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۳۸ تا ۳۴۰.

۲. علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، نهج البلاغه، حکمت ۲۹۵: «أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ وَ أَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ فَأَصْدِقَاؤُكَ صَدِيقُكَ وَ صَدِيقُكَ وَ عَدُوُّكَ وَ أَعْدَاؤُكَ عَدُوُّكَ وَ عَدُوُّكَ صَدِيقُكَ وَ صَدِيقُكَ عَدُوُّكَ.»

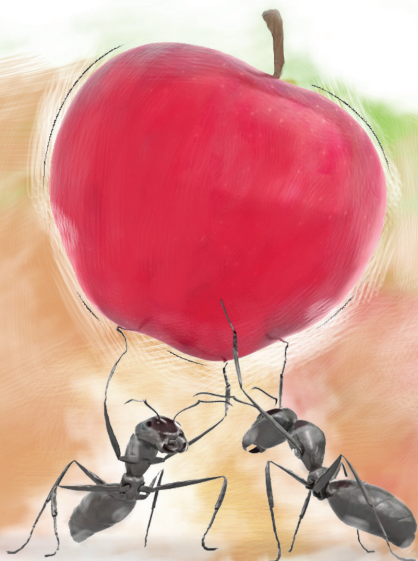
۳. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۷۹: «أَلَا وَإِنَّ أَعْقَلَ النَّاسِ عِنْدُ عَرَفِ رَبِّهِ فَأَطَاعَهُ وَ عَرَفِ عَدُوَّهُ فَعَصَاهُ.»

نجوای عاشقان

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنْ تِلْكَ السُّبُلِ شَهْرَهُ شَهْرَ
رَمَضَانَ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ... وَ وَقَّفْنَا فِيهِ
لِأَنَّ نَصَلَ أَرْحَامَنَا بِالْبِرِّ وَ الصَّلَةِ وَ أَنْ نَتَعَاهَدَ جِيرَانَنَا
بِالإِضْطِّالِ وَ الْعَطِيَّةِ وَ أَنْ نُخْلِصَ أَمْوَالَنَا مِنَ التَّبِعَاتِ وَ
أَنْ نُظَهِّرَهَا بِإِخْرَاجِ الزَّكَاةِ وَ أَنْ نُرَاجِعَ مَنْ هَاجَرَنَا وَ
أَنْ نُنْصِفَ مَنْ ظَلَمَنَا وَ أَنْ نُسَالِمَ مَنْ عَادَانَا حَاشَى مَنْ
عُودِيَ فِيكَ وَ لَكَ فَإِنَّهُ الْعَدُوُّ الَّذِي لَا نُؤَالِيهِ وَ الْحِزْبُ
الَّذِي لَا نُصَافِيهِ.^۱

ستایش فقط خدا را رواست که یکی از راه‌های [احسان] خود را ماه خویشت، ماه رمضان قرار داد... خداوند، بر محمد و خاندانش درود فرست... و در این ماه توفیق بده تا با نیکی و هدیه دادن با خویشانمان پیوند برقرار کنیم [و به دیدارشان برویم]؛ با بخشش به همسایگانمان با آن‌ها همدل شویم؛ از اموالمان ناخالصی‌ها را بزداییم و با پرداخت حقوق الهی آن‌ها را پاک کنیم؛ با هر که از ما دوری گزیده است، پیوندیم و در برابر آن که به ما ستم روا داشته است، منصف باشیم و با هر که با ما دشمنی کرده است، با مسالمت و به خوبی رفتار کنیم؛ مگر کسی که در راه تو و به خاطر تو با او دشمنی کنیم که این، دشمنی است که هرگز با او از در آشتی برنیاییم و [از] دسته‌ای است که با او همدل نشویم.

۱. علی بن حسین علیه السلام، صحیفه کامله سجادیه، دعای ۴۴.



| بزرگ‌های فراموش شده |

موعظه دل

پدرم کشاورزی ساده بود. سواد چندانی هم نداشت؛ ولی از پامنبری‌های همیشگی شیخ حسین بود. پدرم معلم اخلاقی بود برای خودش!

من همیشه همراه پدرم بودم و در کار کشاورزی کمکش می‌کردم. روزی، همین‌طور که بیل می‌زدم، گفتم: «این خورشید هم که صاف توی چشم ماست!» پدرم خندید و گفت: «این قدر آدم‌ها هستند که پول می‌دند تا یک ساعت آفتاب بخورند!» کمرش را صاف کرد و دوباره خندید و گفت: «باز خدا رو شکر که پلک چشمت سالمه و وقتی خورشید چشمت رو اذیت کنه، بسته می‌شه. اگه کرکراهش خراب بود، خوب بود؟!» با تعجب گفتم: «کرکراهش?!» تازه متوجه معنی حرفش شدم و من هم زدم زیر خنده.

یادم هست روزی، مَشْتی به پسرِ ننه‌هاجر گفته بود: «توی شکم همه‌مون یک کارخونه‌ست و همین‌که صدای کارکردن این کارخونه رو نمی‌شنویم، خودش یک نعمته و باید شکرش کنیم.» همیشه همین‌طور ساده و عمیق به نعمت‌های خدا نگاه می‌کرد. عصرها نوه‌ها و بچه‌ها دورش جمع می‌شدند و او برایشان قصه می‌گفت. این قدر نعمت‌های خدا را ساده برای بچه‌ها توضیح می‌داد که هیچ فیلسوفی نمی‌توانست این طوری بگوید.

شیخ حسین می‌گفت: «مش محمد با همین یادآوری نعمت‌های خدا، چندین نفر رو نمازخون کرده. وقتی آدم به نعمت‌های خدا دقت کنه، به تشکر از عطاکننده نعمت هم فکر می‌کنه. راه تشکرش هم که نمازه.»

لحظه‌ای تدبّر

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱
 آن‌ها نعمت خدا را می‌شناسند؛ سپس آن را انکار
 می‌کنند و اکثرشان کافرند.

مفهوم ﴿نِعْمَتَ اللَّهِ﴾ آن‌چنان وسیع و گسترده است که همه
 نعمت‌های مادی و معنوی و حتی وجود شخص پیامبر
 اکرم ﷺ را هم شامل می‌شود. در روایات اهل بیت علیهم‌السلام
 می‌خوانیم که منظور از ﴿نِعْمَتَ اللَّهِ﴾ همان نعمت وجود
 ائمه اطهار علیهم‌السلام است^۲ که رهبران معصوم‌اند. روشن است که
 سعادت و پیروزی، بدون استفاده از رهبری رهبران راستین،
 امکان‌پذیر نیست و این از نعمت‌های آشکار الهی است که
 به‌عنوان یک مصداق در اینجا بیان شده است.^۳

از کلام امیر علیه‌السلام

ستایش خداوندی را سزاست که حواس پنج‌گانه
 درکش نکنند، مکان‌ها او را دربرنگیرند، دیدگان او را
 ننگرند و پوشش‌ها او را پنهان نکنند... اگر [مردم] در
 عظمت قدرت او و بزرگی نعمت‌هایش می‌اندیشیدند،
 به راه راست برمی‌گشتند و از سختی و عذاب آتش

۱. نحل، ۸۳.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹، ص ۱۱۲: امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند:
 «نَحْنُ وَاللَّهِ نِعْمَةُ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ وَبِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ.» (ما آن نعمت
 خدا هستیم که به مردم ارزانی داشته است و به‌وسیله ما رستگاران، رستگار
 شده‌اند.)

۳. نک: ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۵۰.

سوزان [جهنم] می‌ترسیدند؛ اما قلب‌ها بیمار و چشم [دل]‌ها معیوب است. آیا به مخلوق کوچک [خدا] نمی‌نگرند که چگونه آفرینش آن را استحکام بخشید، ترکیب اندامش را برقرار کرد، گوش و چشم برای آن پدید آورد و استخوان و پوست متناسب برایش خلق کرد؟! به مورچه و کوچکی جثه آن بنگرید که چگونه لطافت خلقت او با چشم و اندیشه انسان درک نمی‌شود! [نگاه کنید که] چگونه روی زمین راه می‌رود و برای به دست آوردن روزی خود تلاش می‌کند! دانه‌ها را به لانه‌اش منتقل می‌کند و آن‌ها را آماده، در جای مخصوص قرار می‌دهد. در فصل گرما برای روزهای سرد [آذوقه] جمع می‌کند و...^۱

نجوای عاشقان

اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا لَمْ اَزَلْ اَتَصَرَّفُ فِيْهِ مِنْ سَلَامَةٍ
بَدَنِيَّ وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا اُحَدِّثُ بِي مِنْ عِلَّةٍ فِي
جَسَدِي فَمَا اَذْرِي يَا اِلَهِيْ اَيُّ الْحَالِيْنَ اَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ وَ
اَيُّ الْوَقْتِيْنَ اَوْلٰى بِالْحَمْدِ لَكَ اَوْقْتُ الصِّحَّةِ الَّتِي هَتَّأْتِنِي
فِيْهَا طَلِيْبَاتِ رِزْقِكَ وَ نَشَّطْتِنِيْ بِهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ
فَضْلِكَ وَ قَوَّيْتِنِيْ مَعَهَا عَلٰى مَا وَفَّقْتِنِيْ لَهٗ مِنْ طَاعَتِكَ
اَمْ وَقْتُ الْعِلَّةِ الَّتِي مَحْضَتْنِيْ بِهَا وَ النَّعِيْمِ الَّتِي اَنْحَفْتِنِي
بِهَا تَخْفِيْفًا لِمَا تُثَقِّلُ بِهٖ عَلٰى ظَهْرِيْ مِنَ الْخَطِيْئَاتِ وَ

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشُّوَاهِدُ وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ وَلَا تَرَاهُ النَّوَاطِرُ وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ... وَ لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيْمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيْمِ النَّعْمَةِ... تَجَمَّعَ فِي حَرِّهَا لِيَبْرُدَهَا...»

تَطْهِيراً لِّمَا انْعَمَسْتُ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَ تَنْبِيْهَا لِتَنَاوُلِ
التَّوْبَةِ... اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ وَ حَبِيْبِ اِلَيّْ مَا
رَضِيْتَ لِي...^۱

خدایا، بر تندرستی ام که تاکنون پیوسته در آن به سر
برده‌ام، فقط تو را می‌ستایم و بر بیماری ام که اینک
پدید آورده‌ای [نیز] فقط تو را ستایش می‌کنم. نمی‌دانم
خدایا، کدام یک از این دو حال برای شکرگزاری به
درگاهت سزاوارتر است و کدامین وقت برای ستودنت
شایسته‌تر! هنگام تندرستی که در آن، رزق و روزی‌های
پاکیزه‌ات را گوارایم کردی و با آن برای کسب خشنودی
و بخشش خودت نشاطم بخشیدی و با توانمندی
حاصل از آن، در فرمان برداری از خودت توفیقم دادی
یا وقت بیماری که مرا با آن می‌آزمایی و نعمت‌هایی که
در آن است، به من ارمغان می‌دهی تا بار خطاهایی که
بر دوشم سنگینی می‌کند، سبک کنی و از گناهانی که
خویش را در آن غرق کرده‌ام، پاکم فرمایی و هشدارم
دهی که به توبه رو آورم...؟
خداوندا، پس بر محمد و خاندانش درود فرست و آنچه
برایم پسندیده‌ای، محبوبم کن....

۱. علی بن حسین علیه السلام، صحیفه کامله سجاده، دعای ۱۵.

پہنچتے

۷۵



| عید فطرت |

موعظه دل

جیرجیرک خودش را پشت بوته گل همیشه بهار مخفی کرده بود و یک نفس می خواند. خیلی عجیب بود: آسمان آن قدر تمیز بود که می شد ستاره هایش را شمرد. مادر جان و آقا جان مشغول پاک کردن سبزی بودند. پدر که گل های باغچه را آب می داد، زیر لب زمزمه می کرد:

من که فرزند این سرزمینم در پی توشه ای خوشه چینم
شادم از پیشه خوشه چینی رمز شادی بخوان از جبینم
مادر به هندوانه داخل حوض کوچک وسط حیاط اشاره کرد
و گفت: «علی آقا، اون هندونه رو میاری؟»

امیرحسین دوید و گفت: «بابا، من درش بیارم؟» پدر گفت:
«باشه؛ ولی بذار منم بهت کمک کنم.» هم زمان با صدای
مادر جان که گفت: «نکن مادر!» صدای شالاپ افتادن
امیرحسین وسط حوض آب بلند شد و به دنبالش صدای
خنده بلند بابا که: «آخ جون! هندونه ای که امیرحسین
نجاتش بده، حسابی می چسبه.»

امیرحسین اولش کمی ناراحت شد؛ ولی وقتی خنده پدر را
دید، هندوانه را گذاشت لب حوض و از خدا خواسته، خودش
را ول کرد میان آب.

مادر جان حرص می خورد که: «سرما نخوره بچه!» اما
آقا جان که انگار از دسته گل پسرش دلش قنچ می رفت،
گفت: «حاج خانوم! وسط تابستون توی این هوای گرم،
سرما خوردگی چیه! خوش به حالش.» مادر جان لبخند زد و با
شیطنت، حرف آقا جان را بی جواب نگذاشت: «حاج آقا، نکنه
شمام هوس کردید!»

مادر با حوله و لباس آمد. لب حوض که ایستاد، گفت: «مامان جان! ما یک هندونه خواستیم، نگفتیم که مثل موش آب کشیده بشی!» وقتی که دید امیرحسین انگار خیال بیرون آمدن از حوض را ندارد، رو کرد به پدر و گفت: «علی آقا! برنامه تون برای عید چیه؟» هنوز پدر لب باز نکرده بود که امیرحسین گفت: «آخ جون عید! بابا بریم شیراز.»

مادر گوشه چشمی نازک کرد و گفت: «شما داری توی آب، خوش می‌گذرونی یا حواست به حرف ماست؟» امیرحسین از حوض آمد بیرون. حوله را دور خودش پیچید و دوباره گفت: «خُب شنیدم دیگه. اگه بریم شیراز، خوش می‌گذره.» پدر گفت: «بذار بشینیم دور هم، نظر مادر جان و آقا جان رو هم پیرسیم، بعد بالاخره یک جایی می‌ریم پسر.»

امیرحسین گفت: «بابا، مگه ما چند تا عید داریم؟ مگه همین سه ماه پیش، عید نبود؟! اصلاً چه روزایی عیدند؟» مادر سری تکان داد و بالبخند گفت: «بفرما علی آقا، سؤالای آقا پسر مون شروع شد. دیگه باید تا شب بشینیم قانعش کنیم.»

پدر که حالا نشسته بود روی تخت کنار حوض و داشت هندوانه را قاچ می‌کرد، خندید و رو به امیرحسین گفت: «پسر، اگه بخوام ساده بگم، کلمه عید، یعنی بازگشت. توی دین اسلام روزهای خاصی عیدند. مثلاً وقتی ما روزه می‌گیریم و به خاطر یک ماه اطاعت از خدا، برمی‌گردیم به اون پاکی کودکی مون، خدا برای ما عید فطر قرار می‌ده. هر روز دیگه‌ای هم که تصمیم بگیریم و دیگه کار بد و اشتباهی انجام ندیم، اون روز هم برای ما عیده.»

آن وقت درحالی که قاچ هندوانه را به دست امیرحسین می داد، رو به مادر ادامه داد: «وقتی خدا امیرحسین رو به ما داد، اون روز هم برای همه ما عید بود؛ چون فرزند، نعمت بزرگ خداست.»

امیرحسین زیرچشمی به مادرش نگاه می کرد که دستش را روی سینه اش گذاشته بود و خدا را شکر می کرد. از آن روز سال ها می گذرد؛ اما خاطره شیرینش همان طور تازه و دوست داشتنی در یاد امیرحسین مانده است و هر عیدی که از راه می رسد، در ذهن مرورش می کند.

لحظه ای تدبیر

﴿قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾

عیسی بن مریم عرض کرد: «خداوندا، پروردگارا! از آسمان مائده ای برای ما بفرست تا برای اول و آخرمان عیدی باشد و نشانه ای از تو و به ما رزق و روزی عطا فرما که تو بهترین روزی دهندگانی.»

عید در لغت از ماده «عود» و به معنای بازگشت است. به روزهایی که مشکلات قوم و جمعیتی برطرف می شود و به پیروزی ها و راحتی های گذشته خود باز می گردند، عید گفته می شود.

در اسلام به بعضی از روزها، به این مناسبت عید گفته شده است که در پرتو اطاعتِ خداوند، مثلاً روزه‌داری در ماه مبارک رمضان یا انجام فریضهٔ بزرگ حج، صفا و پاکی فطریِ نخستین به روح و جان انسان‌ها باز می‌گردد و آلودگی‌هایی که برخلاف فطرت است، از میان می‌رود.

در آیین مسیحیت هم از آنجاکه روز نـزول مائده، روز بازگشت به پیروزی و پاکی و ایمان به خدا بوده است، حضرت مسیح علیه السلام آن را عید نامیده‌اند.^۱

از کلام امیر علیه السلام

امام علی علیه السلام در حکمتی کوتاه اما جهت‌بخش، دربارهٔ عید سعید فطر می‌فرماید: «إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللَّهُ صِيَامَهُ وَ شَكَرَ قِيَامَهُ وَ كُلَّ يَوْمٍ لَا [نَعَصَى اللَّهَ] يُعَصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ يَوْمٌ عِيدٌ [عِيدٌ].»^۲ (این [روز] عید کسی است که خدا روزه‌اش را پذیرفته و نماز او را ستوده است و هر روز که خدا را نافرمانی نکنند، آن روز عید است.)

نجوی عاشقان

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْبُرْ مُصِيبَتَنَا بِشَهْرِنَا وَ
بَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا وَ فِطْرِنَا وَ اجْعَلْهُ مِنْ خَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ
عَلَيْنَا أَجْلِبِهِ لِعَفْوٍ وَ أَمْحَاهُ لِذَنْبٍ وَ اغْفِرْ لَنَا مَا خَفِيَ مِنْ
ذُنُوبِنَا وَ مَا عَلَنَ.

۱. نک: ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۱۳۱.

۲. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، حکمت ۴۲۸.

اللَّهُمَّ اسْلَخْنَا بِإِسْلَاحِ هَذَا الشَّهْرِ مِنْ خَطَايَانَا وَأَخْرِجْنَا
بِخُرُوجِهِ مِنْ سَيِّئَاتِنَا وَاجْعَلْنَا مِنْ أَسْعَدِ أَهْلِهِ بِه... ۱

خدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست و زیان رفتن
ماه رمضان را برایمان جبران کن و روز عید فطر را برای
ما مبارک و خجسته فرما و آن را بهترین روزی قرار ده
که بر ما گذشته و گذشت تو را برایمان به ارمغان آورده
و مایه زدودن گناهمان شده است و گناهان پنهان و
آشکار ما را بیامرز.

پروردگارا، با پایان یافتن این ماه، خطاهای ما را فروریز
و با خارج شدن از آن، ما را از ورطه گناهانمان بیرون
آور و از نیک بخت ترین افرادی قرار ده که اهل این ماه
بودند...!

کتابنامه

۱. قرآن.
۲. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ق.
۳. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، چ ۱، قم: مؤسسه البعثه، ۱۳۷۴ ش.
۴. پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای مد ظله العالی:
www.khamenei.ir
۵. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، به تحقیق و تصحیح مصطفی درایتی، چ ۱، قم: دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ ش.
۶. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، تفسیر قرآن کریم، چ ۶، ج ۷ و ۱۸، قم: اسراء، ۱۳۷۸ ش.
۷. حسینی خامنه‌ای، سیدعلی، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، تهران: مؤسسه فرهنگی ایمان جهادی، ۱۳۹۳ ش.
۸. راوندی کاشانی، فضل الله بن علی، النوادر، به تحقیق و تصحیح احمد صادقی اردستانی، چ ۱، قم: دارالکتاب، بی تا.
۹. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲ و ۲۰، چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۱۰. عطاردی، عزیزالله، مسند الإمام الرضا علیه السلام، ج ۱، چ ۱، مشهد: آستان قدس (کنگره)، ۱۴۰۶ ق.
۱۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، به کوشش محمد بن حسین شریف الرضی، به تحقیق و تصحیح صبحی صالح، چ ۱، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.

۱۲. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، به کوشش محمد بن حسین شریف الرضی، ترجمه محمد دشتی، چ ۱، قم: مشهور، ۱۳۷۹ ش.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، چ ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۱۴. مالکی اشتری، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه وژام)، ج ۲، چ ۱، قم: مکتبه الفقیه، ۱۴۱۰ ق.
۱۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹ و ۷۷، چ ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۶. مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۷. مکارم شیرازی و دیگران، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۹ و ۱۱، چ ۱، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۱۸. منسوب به علی بن حسین علیه السلام، صحیفه کامله سجادیه، چ ۱، قم: الیهادی، ۱۳۷۶ ش.
۱۹. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲ و ۲۰، چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.
۲۰. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۱، به نقل از: نرم افزار صحیفه امام، نسخه ۳.

مسابقه فرهنگی تاب‌هشت

توضیحات شرکت در مسابقه

■ پرسش‌ها از متن موجود طرح شده است و افراد بالای دوازده سال می‌توانند در مسابقه شرکت کنند.

■ به روش‌های زیر می‌توانید در مسابقات فرهنگی شرکت کنید:

۱. ارسال پاسخ به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲: برای این کار، کافی است به ترتیب نام مسابقه و شماره گزینه‌های صحیح پرسش‌ها را به صورت یک عدد پنج‌رقمی از چپ به راست، همراه با نام و نام خانوادگی خود به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲ ارسال کنید.

مثال: تاب‌هشت ۱۲۳۴۲ محمد امین سنجرانی

۲. مراجعه به بخش مسابقات پرتال جامع آستان قدس رضوی، به نشانی:

www.razavi.aqr.ir

۳. پاسخ به پرسش‌ها در پاسخ‌نامه: پاسخ‌نامه تکمیل شده را می‌توانید به صندوق‌های مخصوص مستقر در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی فرهنگی بیندازید یا به صندوق پستی ۳۵۱-۹۱۷۳۵ ارسال کنید.

■ هزینه ارسال پاسخ‌نامه از طریق قرارداد «پست جواب قبول» پرداخت شده است و لازم نیست از پاکت و تمبر استفاده کنید.

■ آخرین مهلت شرکت در مسابقه، یک ماه پس از دریافت کتاب است.

■ قرعه‌کشی از بین پاسخ‌های کامل و صحیح و به صورت روزانه انجام می‌شود و نتیجه آن نیز از طریق سامانه پیامکی گفته شده به اطلاع برندگان می‌رسد.

تذکر: پیشنهادها و انتقادهای خود را در پیامکی جداگانه ارسال کنید.

تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۹

پرسش‌ها

پرسش اول: براساس کلام امام علی علیه السلام نتیجه اندیشه در

قدرت خدا و بزرگی نعمت‌های او چیست؟

۱. بازگشت به راه راست

۲. ترس از عذاب آتش جهنم

۳. بازشدن چشم دل‌ها

۴. گزینه ۱ و ۲

پرسش دوم: مؤثرترین عامل کنترل میل‌ها و هوس‌ها چیست؟

۱. تحصیل و فراگیری علوم اسلامی

۲. پرهیز از هوا و هوس‌ها و احساسات افراطی

۳. عقیده به معاد و توجه به روزستاخیز

۴. مشغولیت ذهنی و پرداختن به امور عام المنفعه

پرسش سوم: براساس فرمایش امام علی علیه السلام در خطبه ۱۴۳

نهج البلاغه، خداوند کدام عمل را وسیله دائمی فروریختن

رزق و روزی و موجب رحمت بر آفریدگان قرار داده است؟

۱. استغفار و آمرزش خواستن

۲. با وضو بودن دائمی

۳. تنبلی نکردن و کار زیاد

۴. اطعام مستمندان مؤمن

پرسش چهارم: بنابر بیانات رهبر معظم انقلاب علیه السلام در شرح آیه ۲۱۸ سوره مبارکه بقره، ایمان مؤمن باید چگونه باشد تا خداوند از او دفاع کند؟

۱. همراه با آرمان خواهی
۲. همراه با عافیت
۳. همراه با محبت
۴. همراه با مجاهدت

پرسش پنجم: در آیه ۶۷ سوره مبارکه فرقان به کدام ویژگی بندگان خدا اشاره شده است؟

۱. جهاد در راه خدا با مال و جان
۲. رعایت اعتدال در انفاق کردن
۳. انفاق در عین تنگ دستی
۴. مداومت به امر به معروف

پاسخ‌نامه مسابقه فرهنگی تا بهشت

نام و نام خانوادگی: نام پدر:

تحصیلات: استان: شهر:

تلفن ثابت باکد شهر: شماره همراه:

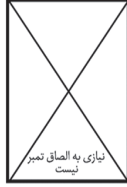
گزینه	۱	۲	۳	۴
پرسش				
اول				
دوم				
سوم				
چهارم				
پنجم				

نظرسنجی کتاب تا بهشت

ردیف	موضوع	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد
۱	میزان رضایت از جذابیت ظاهری (طرح جلد، اندازه و...)					
۲	میزان شیوایی مطالب					
۳	قابلیت فهم مطالب					
۴	میزان جذابیت و تازگی موضوع و مطالب					
۵	میزان تأثیرگذاری و مفید بودن مطالب					
۶	میزان تناسب محتوا با نیاز شما					
۷	میزان تناسب پرسش‌ها با موضوع					
۸	میزان رضایت کلی					
پیشنهادها و انتقاداتها:						
.....						
.....						

لبه کاغذ را پس از برش، تا زده و بچسبانید.

پست جواب قبول



..... فرستنده:

.....

..... کدپستی:

----- از این قسمت تا شود -----

هزینه پستی بر اساس قرار داد شماره ۲۵۱ - ۹۱۷۳۴ پرداخت شده است.

طرف قرارداد: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

صندوق پستی: ۳۵۱ - ۹۱۷۳۵